

نکاتی از تاریخ حزب توده ایران

گفت و شنودی

با

رفیق نورالدین کیانوری

دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران

چاپ اول: بهمن واسفند ۱۳۵۸
در مجله «امید فردا»
وابسته به سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

www.iran-archive.com

انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸
با همکاری سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران
نورالدین کیانوری
نکاتی از تاریخ حزب توده ایران
چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۵۹
حق چاپ و نشر برای «شرکت سهامی خاص انتشارات توده» محفوظ است.

بها ۴۵ ریال



www.iran-archive.com

پوش!

در توضیح صفحه ۲۱ سطر ۲۱ کلبه‌های صفحه ۲۲، ۲۳ و ۲۴، اشتباهاً " ۲۵ و ۲۱ و ۲۲ چاپ شده.
سیر فاصله بین پاراگراف‌ها در صفحه ۲۲ عیناً از صفحات مختلف کتاب احمد ملکی نقل شده
و افتادگی ندارد.

۵	فعالیت‌های اولیه حزب توده ایران
۹	نخستین برنامه حزب
۱۱	جنبش ملی آذربایجان و کردستان *
۱۵	عامل شرکت نفت، سردمدار اعتصاب در مراکز نفتی!
۱۷	انشعاب گروه خلیل ملکی
	حزب زحمتکشان بقایی با نظر و پول آمریکا و با همکاری
۱۹	گروه خلیل ملکی به وجود آمد
۱۹	تیراندازی به شاه و غیرقانونی اعلام کردن حزب
۲۴	فرار رهبری حزب توده ایران از زندان قصر
۲۶	ما، جنبش ملی شدن نفت و مصدق
۲۹	حزب توده ایران بزرگترین و جدی‌ترین پشتیبان مصدق بود
۳۱	فعالیت‌های شاخه افسران عضو حزب توده ایران
۳۴	چگونه شاخه افسری کشف شد
۳۶	فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کشف شاخه افسری
۳۷	فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد
	رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا به عنوان متخصصین نظامی
۳۸	به میان عشایر جنوب رفتند
۳۸	کوشش برای تشکیل پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال
۳۹	افسانه روگردانی روزبه از حزب افسانه بی‌پایه‌ای است
۴۲	انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی
۴۴	علل انشعاب مائوئیستی در جنبش جهانی کارگری
۴۶	رخنه عباس شهریاری در سازمان حزب
۴۹	چهارسال مبارزه خستگی‌ناپذیر نوید
۴۹	چگونه نوید به وجود آمد
۵۲	حزب توده ایران و مبارزه مسلحانه
۵۴	حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق
۵۶	پیام به جوانان

www.iran-archive.com

رفیق! با تشکر از وقتی که بهما دادید تا خوانندگان جوان مجله‌مان را با گوشه‌هایی از تاریخ حزب توده ایران و سیاست و عملکردهای کنونی‌اش آشنا کنیم، اولین سؤال را از تاریخ حزب توده ایران آغاز می‌کنیم.

فعالیت‌های اولیه حزب توده ایران

س: حزب توده ایران در چه شرایط سیاسی - اجتماعی و چگونه پایه‌رصله وجود گذاشت و در آغاز با چه مشکلاتی روبه‌رو بود؟

رفیق کیانوری: ببینید رفقا! حزب ما در يك شرایط ویژه و بحرانی جامعه ایران به وجود آمد. پس از يك دوره فعالیت انقلابی که در دوران جنگ اول جهانی شروع شده و با پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه (سال ۱۹۱۷) اوج گرفت و تا سال‌های ۲۱ - ۱۹۲۵ به يك سطح بالا و وسیعی رسید، مبارزات اجتماعی و انقلابی در ایران دچار يك رکود طولانی چندین ساله گردید.

امپریالیسم و بویژه امپریالیسم انگلستان - که در آن موقع قدر قدرت جهان بود - توانست سلطه خویش را، که کوشش می‌کرد با قرارداد ۱۹۰۷ و قرارداد ۱۹۱۹ به ایران تحمیل کند، به صورت يك حکومت نظامی (حکومت رضاخان سرسلسله خائن پهلوی) برقرار سازد.

این حکومت از همان آغاز، رژیم پلیسی وحشتناکی را در ایران برقرار کرد. مبارزان کمونیست و جنبش‌های مترقی را سرکوب کرد: جنبش آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، جنبش گیلان به رهبری

جناح‌های مختلفی که در آنجا مبارزه می‌کردند (ملیون بهرهربی میرزا کوچک‌خان و کمونیست‌ها بهرهربی حیدر عمواوغلی)، جنبش خراسان بهرهربی کلنل محمد تقی‌خان پسیان که فردی موقی و مبارزی ملی بود همه به‌وسیلهٔ این رژیم جنایتکار سرکوب شدند.

پس از تثبیت رژیم کودتایی رضاخان، مبارزاتی که به‌صورت متفرق و پراکنده انجام می‌گرفت نتوانست جنبهٔ توده‌ای وسیعی پیدا کند. در دوران بین سال‌های ۱۹۲۵ و جنگ جهانی دوم تقریباً در ایران سکوت مرگبار قبرستان حکمفرما بود. تلاش‌هایی که گروه‌هایی از جوانان و مبارزان موقی در ایران در مراحل مختلف کردند با ناکامی روبه‌رو شد.

مهم‌ترین این تلاش‌ها عبارت بود از جنبش ۵۳ نفر، که هسته اولیه‌اش از «دکتر تقی ارانی»، «عبدالصمد کامبخش» و «سرهنگ سیامک» تشکیل شده بود. این سه نفر در حدود سال‌های ۱۳۱۵ - ۱۳۱۱ با یکدیگر آشنا شدند و از نو هستهٔ اولیهٔ حزب کمونیست ایران را که از هم پاشیده بود، به‌وجود آوردند. این گروه از عده‌ای دبیر، آموزگار، دانشجو، پزشک و کارگر و غیره تشکیل شده بود.

من هم در همانوقت به‌وسیلهٔ بعضی از رفقای که در دانشکدهٔ فنی باهم درس می‌خواندیم با این گروه آشنا شدم و به‌همراه رفیق فقید قدوه دریکی از حوزه‌های جوان وابسته به‌این گروه شرکت داشتم. کمی بعد من برای ادامهٔ تحصیل به‌آلمان رفتم. این گروه بیشتر فعالیت فرهنگی داشت و مجلهٔ دنیا را منتشر می‌کرد. پس از مدتی این گروه گرفتار شد و اعضای آن محاکمه و به‌زندان روانه شدند. رژیم جنایتکار رضاخان، دکتر ارانی را که رهبر گروه بود و از لحاظ تئوریک مقام شایسته‌ای داشت و مبارز سرسختی بود، که دفاعیات درخشان‌ش در پیدادگاه رضاخانی موجود است، بالاخره در زندان از بین برد. البته رژیم نقشهٔ از بین بردن افراد دیگری را هم به‌همان‌شکل کشیده بود که جریان ۱۳۲۵ پیش آمد.

جنگ دوم جهانی شروع شد. رضاخان مخفیانه در یک اتحاد با آلمان هیتلری وارد شده بود. آلمان هیتلری در ایران پایگاه تجاوز و حمله به‌اتحاد شوروی را تدارک می‌دید و مرکز تهدیدی برای جبههٔ متحد ضد هیتلری در ایران به‌وجود آورد. متفقین پس از اینکه دولت ایران حاضر

نشد این تکیه‌گاه تجاوز و جنگ هیتلری را از بین ببرد و سرکوب کند، ارتش خود را وارد ایران کردند. رضاخان رفت و انگلیس‌ها فوراً به‌وسیلهٔ مهره‌های معروف خود مثل فروغی، منصور، حکیمی، سهیلی و دیگران - یعنی تمام فراماسون‌های آن دوره که همه‌کاره بودند، محمدرضای خائن را سرکار آوردند.

در چنین شرایطی زندانیان سیاسی از زندان بیرون آمدند و امکان فعالیت سیاسی برای حزب تودهٔ ایران به‌طور بسیار محدودی پیدا شد. فشار و تضییقات فراوانی وجود داشت. حتی در برخی نواحی که در اشغال ارتش سرخ بود، ارتجاع ایران خیلی نیرومند بود. و ما امکانات خیلی محدودی برای فعالیت علنی و آزاد سیاسی داشتیم. در سال اولی که حزب تودهٔ ایران تأسیس شد (البته من چندماه بعد از تأسیس وارد حزب شدم. در آذرماه از خدمت وظیفه بیرون آمدم و در اردیبهشت وارد حزب شدم) و مصادف بود با دوران قبل از سقوط استالینگران، وضع کار حزب تودهٔ ایران فوق‌العاده دشوار بود. يك جو خیلی شدید ناسیونالیستی طرفدار آلمان، نه‌تنها بین روشنفکران جوان، بلکه بین قشرهای وسیع تجار و مردم و عشایر حکمفرما بود. جو ضد کمونیستی ایجاد شده در دوران اختناق رضاخان و همچنین کینه نسبت به انگلستان که با این جو مخلوط شده و به‌يك گرایش به فاشیسم آلمان منجر شده بود، تحت این عنوان که چون آلمان‌ها دور هستند، کمونیست‌ها که «خطرناکند»، انگلستان هم که دشمن ماست، پس آلمان‌ها که حتماً دوست ما هستند. پیروزی آلمان ایده‌آل بخش بزرگی از مردم بود و هر جریان ضد فاشیستی شدیداً به‌عنوان يك جریان ضد ملی از طرف این جو فاشیسم‌زده محکوم می‌شد. اکثر جوانان ما جزو گروه‌های مختلف فاشیستی بودند. در چنین شرایطی روزنامهٔ مردم ضد فاشیست شروع به انتشار کرد. این روزنامه صرفاً يك روزنامهٔ ضد فاشیست بود، یعنی برای مردم توضیح می‌داد که دشمن شمارهٔ يك مردم ایران و تمام ملت‌های دنیا فاشیسم آلمان است و اگر فاشیسم پیروز شود آنچنان تسلط سیاه اختناق در جهان برقرار خواهد شد که معلوم نیست کی بشریت بتواند از آن آزاد شود. ما می‌گفتیم باید همهٔ مردم و میهن‌پرستان ایران به - ائتلاف ضد هیتلری کمک کنند و برای درهم‌شکستن این خطر بزرگی که

جهان را تهدید می کند یاری رسانند.

در آن زمان ما طرفداران بسیار کمی داشتیم، آنقدر که یادم هست در آن تاریخ در عرض شش ماه فقط چهارصد نفر در حزب توده ایران اسم نوشته بودند. شماره کارت من که در اردیبهشت وارد حزب شدم ۴۴۴ بود. از این ۴۴۴ نفر هم عده ای در شهرستان ها بودند که زیاد فعال نبودند. روزنامه فروشی ها از پخش روزنامه مردم و فروش آن خودداری می کردند. روزنامه مردم را معمولاً ما خودمان، روشنفکران و کارگران حزبی (مثل همین حالا که جوانان ما پخش می کنند) در خیابان ها می بردیم و می فروختیم. عده ای از بچه های خیلی کوچولوی فقیر که گرسنه بودند، هیچ چیز نداشتند، می آمدند، روزنامه را می گرفتند و می بردند، برای این که پنج شاهی از هر ده شاهی که قیمت روزنامه بود بگیرند و لقمه نانی پیدا کنند. تیراز روزنامه مردم در تهران هزار نسخه بود که گروه های فاشیستی همین هزار نسخه را هم نمی توانستند تحمل کنند و انواع و اقسام کوشش ها می کردند و با هجوم های خودشان روزنامه را گرفته و پاره می کردند و دور می ریختند.

من خوب یادم هست که در خیابان شاه آباد نزدیک مجلس، در بالاخانه ای که هنوز هم هست، روزنامه مردم توزیع می شد. یک بچه کوچک ۱۲ - ۱۵ ساله بود که یک چشمش هم کور بود. می آمد روزنامه را می گرفت و می برد در خیابان شاه آباد و تیرهای بزرگ روزنامه را داد می زد که: «هیتلر نابود است، بشریت پیروز است!» افسران جوان ستوان دو، ستوان یک، با لباس های شیک و اطو کرده و چکمه های برقی، سه نفری، چهار نفری می آمدند این روزنامه فروش کوچولوی ما را می گرفتند و کتک می زدند و روزنامه هایش را پاره می کردند و درجوی لجن خیابان شاه آباد می ریختند. بچه می آمد، گریان و نالان که روزنامه ها را پاره کردند، باز هم روزنامه بدهید باز هم می گرفت و می رفت و فریاد می زد و بالاخره به آن پنج شاهی می رسید.

پس از پیروزی استالین گراد وضع به کلی تغییر کرد. جنایات فاشیسم برای توده مردم ما به تدریج آشکار شد: کشتارهای وحشتناکی که در اتحاد شوروی انجام داده بود، سوزاندن یهودیان و ... تمام این جنایات فاشیسم

چشم و گوش بسیاری از افراد باشرف را که گول خورده و اشتباه کرده بودند بازکرد و گرایش به طرف حزب توده ایران به طرز چشم گیری افزایش یافت.

در دوران پس از پیروزی استالین گراد و شکست آلمان هیتلری، درستی سیاست حزب روشن شد. در آن شرایط سختی که ما توده ای ها در شرایط پیشروی آلمان، در جبهه جنگ، مبارزه می کردیم، هر روز فاشیست های ایرانی می آمدند و تهدید می کردند که همدان را به دار خواهیم زد، سپری شد و مقاومت توده ای ها، کمونیست ها، در مقابل این فشارها زمینه ای را به وجود آورد که با آشکار شدن ماهیت فاشیسم هیتلری گرایش به طرف حزب زیاد شود. آری، در آن روزهای سخت ما سیاست خودمان را دنبال کردیم و در این راه فداکاری و شهادت نشان دادیم.

از این تاریخ است که در صحنه های مختلف اجتماعی در ایران عقاید نو حزب ما شروع به رشد سیاسی بسیار سریع کرد و در مدت کوتاه یکی دو سال توانست یک ارتش نیرومند توده ای در میان طبقه کارگر، در میان دهقانان، در میان روشنفکران در میان دانشجویان و در میان قشرهای متوسط بسیج کند و به وجود آورد، یک ارتش بسیار بزرگ.

سازمان های دهقانی ما حتی در نقاط دور دست ایران که ارتش انگلستان و آمریکا حکومت می کردند، در دهات ملایر، در دهات اطراف یزد، کرمان و لرستان قدرت قابل توجهی پیدا کردند. سازمان کاری هوادار حزب توده ایران - شورای متحده مرکزی - تقریباً تمام کارگران ایران و بویژه کارگران صنعتی و سنتی را (که در آن دوران هنوز از لحاظ تعداد خیلی ضعیف تر از شرایط امروز بود و بیش از سیصد هزار کارگر در ایران وجود نداشت) متشکل کرد. بدین ترتیب در چنین شرایط دشواری حزب توانست با موفقیت عظیمی نیروهایش را توسعه دهد.

نخستین برنامه حزب

س: نخستین برنامه حزب توده ایران، در چنان شرایطی برای تغییر مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران چه نکاتی را مطرح ساخت؟

رفیق کیانوری: در آغاز برنامه حزب، يك برنامه بسیار ساده برای جلب همه نیروهای ضدفاشیست بود. در آن زمان نیروهای ارتجاعی در ایران خیلی نیرومند بودند. قوانین ارتجاعی حاکم بود. قانون ۱۳۱۵ که اصولاً تشکیل حزب کمونیست را به طور علنی ممنوع می کرد و ده سال زندان برایش پیش بینی می کرد، به قوت خود باقی بود. تمام تلاش ما هم برای لغو این قانون بدجایی نرسید زیرا اکثریت مطلق در مجلس در دست بازماندگان رژیم رضاشاهی بود. همان ها بودند که حکومت می کردند. منتها اسم حکومت خود را «دمکراسی» گذاشته بودند. نیروهای مبارز نیز در آن موقع بسیار ضعیف بودند. بدین جهت بود که کمونیست ها مجبور بودند برای فعالیت خودشان يك کمی پوشش ایجاد کنند. یعنی برنامه علنی حزب توده ایران يك برنامه عام تری بود. ولی از همان روز اول معلوم بود که حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران است، حزب کمونیست های ایران است، جهان بینی اش مارکسیسم - لنینیسم است. از روز اول به ترجمه و انتشار آثار مارکسیسم - لنینیسم پرداخت و هیچکس در آن تردید نداشت که این حزب چه ماهیتی دارد، نه ارتجاع در آن تردید داشت و نه مردم.

ما در آن شرایط مجبور بودیم در برنامه اول حزب صورت ظاهر را حفظ کنیم و فقط برنامه حداقل حزب کمونیست ها را به طور علنی مطرح کنیم. این مسئله تا کنگره اول حزب در سال ۱۳۲۳ بود. در کنگره برنامه قاطع تر شد، جنبه طبقاتی حزب روشن شد، موضع خودش را در مقابل مسئله ارضی و سیاسی روشن کرد و سمت گیری کامل خود را از لحاظ تئوری و جهان بینی و دورنماها و اهداف سیاسی که برای آن ها مبارزه می کرد، همه را مشخص کرد.

در کنگره اول حزب برنامه مدونی، کامل تر از برنامه موقتی که قبلاً تنظیم شده بود، مورد تصویب قرار گرفت. این برنامه يك برنامه دمکراتیک بود. اصلاحات ارضی عمیق و همه جانبه، مصادره املاک مالکین بزرگ و تقسیم بلاعوض آن ها در بین دهقانان و قطع نفوذ امپریالیسم از ایران، تأمین استقلال و آزادی ایران و دفاع از حقوق ملی ملت های ستم دیده و زیر ستم غیر فارس در ایران، این ها بود نکات عمده سمت گیری سیاسی مادر آن دوران.

جنبش ملی آذربایجان و کردستان

س: از جمله مهم‌ترین وقایع آن دوران، نهضت ملی در آذربایجان و کردستان بود.

اگر ممکن است در این باره توضیح دهید!

رفیق کیانوری: اوضاع پس از جنگ دوم جهانی شرایط بغرنج و تازه‌ای برای ایران از مدت‌ها پیش نوید می‌داد. غلبه هم خیلی واضح است: ایران به‌علت وضعیت استراتژیک سیاسی و اقتصادی‌اش شاید بغرنج‌ترین و حساس‌ترین نقطه برخورد بزرگ‌ترین سیاست‌های جهانی بوده و تا امروز هم این موقعیت را حفظ کرده است. مسلم بود که بعد از جنگ در ایران درگیری سختی برای تسلط دوباره از طرف امپریالیسم آغاز خواهد شد. امپریالیسم با تمام قوا می‌کوشید موقعیت قبل از جنگ را در ایران دوباره به‌جنگ آورد و این پایگاه را دو مرتبه صد درصد در چنگال خودش حفظ کند، بخصوص به‌علت وجود نفت در ایران. در آن دوران ایران بزرگ‌ترین منبع کشف شده نفت بود (نفت عربستان سعودی هنوز کشف نشده بود). به این جهت می‌توان گفت که توجه به ایران از حالا هم بیشتر بود.

برای حزب توده ایران و دیگر آزادی‌خواهان ایران مسلم بود که بعد از جنگ یک نبرد سخت، یک حمله خونین از طرف امپریالیسم علیه آن دستاوردهای دموکراتیک که در دوران جنگ در ایران به‌دست آمده بود، شروع خواهد شد. به همین علت هم آزادی‌خواهان ایران به این فکر افتادند که مواضع خودشان را در ایران مستحکم‌تر کنند. در مجموعه این چارچوب، جنبش که در آذربایجان و کردستان نیرومندتر بود، به‌طرف این مسأله رفت که پایگاه‌های مطمئن‌تری برای آزادی و دموکراسی در ایران تأمین کند و این پایگاه‌ها را برای مبارزه و کمک به مبارزه آزادی‌خواهان و ملی در سرتاسر ایران حفظ کند. به همین جهت است که در آذربایجان و کردستان برای پایان دادن به محرومیت‌های ملی، که یک عامل تجهیزکننده نیروهای خلق بودم مبارزه برای ایجاد پایگاه‌های مستحکم دموکراتیک شروع شد. حزب توده ایران از خواست‌های خلق‌های آذربایجان و کردستان برای از بین بردن محرومیت‌های ملی پشتیبانی می‌کرد. سازمان حزب در آذربایجان به این جنبش نوین پیوست و در

حقیقت هسته اصلی آن را به وجود آورد و کوشش کرد در مدت کوتاهی که تا پایان جنگ باقی مانده بود و حمله اساسی امپریالیسم شروع نشده بود مواضعی در کردستان و آذربایجان به وجود بیاورد. در همین شرایط بود که این امکان پیدا شد که حزب توده ایران به عنوان یک نیروی سیاسی بسیار با اهمیت و نیرومند وارد ترکیب دولت شود، دولتی که حل مشکلات مجموعه سیاست ایران را جزء برنامه عمل خودش گذاشته بود: دولت قوام. شرکت حزب در دولت قوام نشانه‌ای بود از قدرت حزب، از نفوذ حزب، از نفوذ مجموعه جنبش دمکراتیک سراسر ایران و از یک گرایش به اتحاد در میان طیف وسیعی از نیروهای ملی و دمکراتیک در ایران. همزمان با شرکت حزب در کابینه قوام یک جبهه مؤتلفه‌ای به وجود آمد که در آن حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان و حزب ایران (از طرف حزب ایران آقای اللهیار صالح و دوستانش شرکت داشتند) و حزب جنگل (که یک حزب دمکرات ملی در گیلان بود) شرکت داشتند.

هدف این ائتلاف عبارت بود از تقویت موضع دمکراتیک حکومت خلق در آذربایجان و کردستان و کوشش برای تعمیم اصلاحات دمکراتیک انجام شده در آذربایجان و کردستان به سراسر ایران. در چنین شرایطی در دولت قوام، هم حزب توده ایران و هم حزب ایران نماینده داشت. البته بعداً تاریخ نشان داد که قوام السلطنه به عنوان یک عنصر سرسپرده امپریالیسم آمریکا نقشه خائنانه‌ای در جهت سیاست خودش داشته است و با این نقشه تلاش می‌کرد نیروهای دمکراتیک را اغفال نموده و آن‌ها را مشغول کرده تا برای اجرای حمله اساسی امپریالیسم و ارتجاع ایران برای از بین بردن پایگاه‌های دمکراتیک در سراسر ایران فرصت پیدا کند. بعداً بررسی تاریخ حزب به این مسأله باید توجه بیشتری بکنیم که در این شرایط آیا برای نیروهای دمکراتیک مقدور بوده است که دست قوام را بخوانند یا نه؟ و آیا شرکت ما در کابینه قوام عمل درستی بوده است یا نه؟ این البته بحثی است که هنوز باز است. ما در تحلیل‌های رسمی سابق حزب این شرکت را مورد تأیید قرار دادیم و درست دانستیم، ولی همیشه می‌شود بر مبنای اطلاعات و پیدانمودن اسناد جدید به تاریخ برخورد واقع‌بینانه‌تری کرد.

بهر حال، جنبش دمکراتیک در سراسر ایران شکل گسترده‌ای پیدا کرد. به همین علت امپریالیسم به شدت به وحشت افتاد و با استفاده از اینکه ارتش سرخ مطابق قراردادی که داشت ایران را تخلیه کرد، حمله گسترده خودش را علیه آذربایجان و کردستان شروع کرد و چون تناسب نیروها در آن تاریخ چه در سطح جهانی و چه در صحنه داخلی هنوز به طور چشم گیری به نفع نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بود و نیروهای دمکراتیک هنوز در آذربایجان نتوانسته بودند منسجم شده و تشکیلات خود را قوی کنند، نیروهای مقاومت خودشان را به وجود بیاورند و رهبری خودشان را در مجموعه جریان تثبیت کنند، با شکست روبه رو شدند و دشمن موفق شد به جنبش ضربه کاری وارد آورد که این ضربه با یک قتل عام بسیار فجیع در آذربایجان و کردستان انجام گرفت. گرداننده نظامی این حمله ارتجاعی جنایت آمیز شاه و رزم آرا و گرداننده سیاسی آن قوام السلطنه بود. شکست جنبش آذربایجان در وضعیت بین المللی خاصی صورت گرفت. در آن سالها وضع بسیار دشواری از لحاظ بین المللی وجود داشت. درست است که جنگ با پیروزی ارتش سرخ و با کمک ائتلاف ضد هیتلری ضربه مهلکی بر امپریالیسم وارد آورد، ولی واقعیت این است که در آخر جنگ وضع خاصی پیدا شد. اتحاد شوروی ۲۵ میلیون کشته داده بود و قسمت اعظم کشور به خصوص در نواحی صنعتی غرب - به کلی نابود شده بود، اقتصادش به کلی خرد شده بود و علاوه بر آن کشورهای جدیدی که در شرق اروپا نظام سرمایه داری را درهم شکسته بودند، کشورهایی بودند که تازه با یک مشکلات عظیم دوران بعد از جنگ، دوران بعد از تحول روبه رو بودند.

درست در این هنگام امپریالیسم آمریکا به بمب اتمی دست یافت و جهان با یک تغییر کمی تناسب نیروی قابل توجهی به سود امپریالیسم روبه رو گردید. تا زمانی که اتحاد شوروی موفق شد بمب اتمی را در مدت بسیار کوتاهی کشف کند، امپریالیسم آمریکا به تاخت و تاز عجیبی در دنیا دست زد. فقط در ایران نبود که جنبش آذربایجان را سرکوب کرد، در یونان نیز جنبش عظیم مسلحانه خلقی توسط ارتش انگلیس و آمریکا سرکوب شد و در بسیاری از نقاط دیگر دنیا به همین گونه عمل کرد. یعنی در نتیجه تغییر تناسب

قوای جهانی پس از جنگ که پتانسیل نظامی و اقتصادی و صنعتی نیرومندی به سود امپریالیسم ایجاد شده بود، امپریالیسم دست به تهاجم بزرگی زد.

اقداماتی که در آن دوران کوتاه یک ساله فرقه دمکرات در آذربایجان و حزب دمکرات در کردستان انجام دادند، هنوز هم به عنوان یک موفقیت بزرگ تاریخی برای مردم آذربایجان و کردستان مطرح است. هم از لحاظ پایان دادن به محرومیت های ملی خلق های آذربایجان و کردستان، هم از لحاظ اصلاحات دمکراتیک برای عموم جامعه.

س: نقش حزب توده ایران در آن دوران چه بود؟

رفیق کیانوری: نقش حزب توده ایران در آن دوران به طور کلی عبارت بود از مبارزه برای تحکیم مواضع ضد امپریالیستی و دمکراسی در ایران. ما تمام هدفمان عبارت بود از توسعه مبارزه ضد امپریالیستی برای کوتاه کردن نفوذ امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم تازه نفس آمریکا و تأمین دمکراسی به منظور تجهیز مردم برای تغییرات بنیادی در جامعه. در این دوران چند ساله، از آغاز فعالیت یعنی از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۵ که با سقوط قدرت خلقی در آذربایجان و کردستان ضربه نخست به حزب توده ایران و جنبش دمکراتیک ایران وارد آمد، در این فاصله حزب یگانه نیروی متشکل خلقی مبارز راه استقلال، آزادی و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان ایران بود. شعار حزب متحد کردن کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران متری در داخل حزب بود و هدف حزب عبارت بود از ایجاد تغییرات بنیادی برای یک سمت گیری متری در داخل کشور ایران. البته باید بگویم که حزب ما در این دوران بسیار جوان بود، کادرهای ما بسیار جوان بودند، سابقه و تجربه سیاسی نداشتند، مبارزه در ایران به علت بفرنجی و حساس بودن وضع بین المللی بسیار دشوار بود.

دشمنان ما، امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم تازه نفس آمریکا و ارتجاع ایران دارای تجربه فوق العاده زیاد تاریخی در مبارزه علیه آزادی و دمکراسی بودند. حزب جوان توده ای مادر اینجا و آنجا به طور اجتناب ناپذیری نواقص و اشتباهاتی در کارش بوده است. ولی اگر بخواهیم خدمات

حزب توده ایران را در این دوران با کمبودها و نقائص مقایسه کنیم می بینیم که اصلاً قابل مقایسه نیست. يك حزب جوان بی تجربه در يك جو فوق العاده بغرنج و مشکل سیاسی، يکه و تنها (گروه های دیگر سیاسی یا اصلاً وجود نداشتند یا گروه هایی مثل حزب ایران بود که تنها در بعضی گام ها با ما همراهی می کردند) در پیکار عظیمی با امپریالیسم و ارتجاع ایران دوران بسیار دشواری را می گذرانیدیم. حتی در زمانی که در قدرت دولتی بودیم در همه جا رفقای ما را می گرفتند، می زدند، می کشتند، کلوب های ما را آتش می زدند. حتی در شمال - در ناحیه ای که ارتش سرخ حضور داشت - ارتجاع به کمک ژاندارم ها، قداره بندها و تفنگ به دست هایش به مراکز کارگران و مراکز حزب توده ایران هجوم می برد، چه رسد به جنوب، در نواحی ای که انگلستان حاکم بود. ولی علی رغم تمام این دشواری ها، حزب ما از خط اساسی اش، از شعار اساسی اش یعنی مبارزه برای استقلال، دموکراسی و تغییر بنیادی شرایط زندگی زحمتکشان روگردان نبود و با از خود گذشتگی از این خواست ها دفاع می کرد.

عامل شرکت نفت، سردمدار اعتصاب در مراکز نفتی!

س: رفیق! اگر امکان دارد در مورد یوسف افتخاری، مواضع و فعالیت های وی در آن زمان توضیحی بدهید.

رفیق کیانوری: در دوران اولیه فعالیت حزب توده ایران دو جریان دیگر در جنبش دمکراتیک و کارگری وجود داشت. يك جریان ساخته دست امپریالیسم و شرکت نفت که عبارت بود از جریان یوسف افتخاری. يك جریان هم که در آخرین تحلیل باز وابسته به امپریالیسم بود یعنی کروژو - کیست ها که سردمدار آن نورو امامی بود که اصولاً خودش فرد ناشیستی بود ولی يك عده افراد ساده و صادق را گول زده بود. این ها چپ نماها و چپ گرایانی بودند که به نظر من پدر چپ نماها و چپ گرایان کنونی ما هستند. شیوه هایی که یوسف افتخاری به کار می برد شیوه پرووگاسیون و تحریک بود، شیوه هایی که امروزه «سازمان انقلابی» به کار می برد. شیوه هایی در جهت نفاق افکنی، در جهت تفرقه طبقة کارگر. شعارهای خیلی

چپ تروتسکیستی داشت، از مواضع تروتسکیسم دفاع می‌کرد و بویژه جهت اصلی حمله‌اش نیز اتحاد شوروی بود. در عمل نیز به امپریالیسم آلمان کمک می‌کرد. یعنی در دوران جنگ، دورانی که همه بدجبهه ضد هیتلری یاری می‌رساندند، این‌ها سعی می‌کردند در کارخانجات، راه آهن، صنعت نفت و .. اعتصاب و کم کاری به وجود بیاورند و تلاشی را که در مجموع طبقه کارگر ایران برای تسهیل جبهه جنگ علیه فاشیسم آلمان به کار می‌برد خنثی کنند.

همین حالا می‌بینیم در شرایطی که می‌بایستی همه واحدهای صنعتی ایران علیه دسایس آمریکا و برای تجهیز اقتصاد ایران به کار بیفتند، گروه‌های مائوئیستی کوشش می‌کنند در کارخانجات اعتصاب راه بیندازند، با وجود این که خوب می‌دانند که نتیجه اعتصاب در یک کارخانه، خوابیدن کارها در بسیاری از رشته‌های دیگر است و در نتیجه در آنجاها بیکاری توسعه پیدا می‌کند. از آن طرف دیگر فریاد می‌زنند که مبارزه با بیکاری! این سیاست عین همان سیاست خرابکارانه گروه‌های وابسته به یوسف افتخاری در آن سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۵ است. یوسف افتخاری بعداً معلوم شد که عامل شرکت نفت است و با امپریالیست‌ها سروکار داشته و تروتسکیسم او معلوم شد که از کجا آب می‌خورد. به نظر ما گردانندگان همین جریانات نفو مائوئیستی، جریانات «سازمان انقلابی»، تروتسکیست‌ها و غیره صرف‌نظر از این که عناصر آن می‌توانند عناصر فریب‌خورده و با شرفی باشند، ولی سیاست آن‌ها و آن کسانی که این جریانات را می‌گردانند از همان قماش هستند، از قماش یوسف افتخاری.

س: از کروژوکیست‌ها و پیروان نورو امامی نام بردید! آنان که بودند و چه مواضعی داشتند؟

رفیق کیانوری: گروه‌های «کروژوکی» گروه‌هایی چپ‌گرا بودند، تشخیص درستی از وضع جامعه ایران، جهت عمده مبارزه در آن لحظه، از این که چطور می‌شود جبهه وسیعی از تمام نیروها برای رسیدن به مبرم‌ترین، عمده‌ترین هدفی که در مقابل مجموعه جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی قرار گرفته است، به وجود آورد، نداشتند.

به این جهت شعارهای انتزاعی، تخیلی و شعارهایی که به هیچ وجه با شعارهای مشخص روز تطبیق نمی‌کرد، می‌دادند. عین وضع گروه‌های مختلف چریکی ما را داشتند که الان بديك طيف عجيبی تقسیم شده‌اند. از سازمان چريك‌های فدایی، گروه اشرف دهقانی، راه فدایی، خط چهار و خط‌های جدیدی که مسلماً پیدا خواهد شد. این‌ها همه‌اشان در يك چیز مشترك هستند و آن ارزیابی نادرست از وضع سیاسی و اجتماعی، از حرکت جامعه در لحظه کنونی و از پیدا کردن حلقه اساسی جنبش که مهم‌ترین اصل برخورد صحیح دیالکتیکی است. آنان در تشخیص اشتباه این مسائل همه باهم همگون هستند. البته اخیراً — در عین ناپی‌گیری و ضعف عناصر واقع بینانه‌ای در سیاست خود سازمان چريك‌های فدایی خلق پیدا شده. ما امیدواریم که بهترین نیروها و عناصر جنبش چریکی باتجربه شخصی خودشان قدم به قدم در جهت شناخت واقع بینانه مجموعه جنبش و پیدا کردن آن حلقه اساسی در مبارزه گام‌هایی به پیش بردارند و موفق باشند. ما از هر گونه کمک به آن‌ها خوداری نمی‌کنیم.

انشعاب گروه خلیل ملکی

س: رفیق! بعد از شکست جنبش آذربایجان چه دشواری‌هایی در برابر حزب و جنبش قرار داشت؟

رفیق کیانوری: بعد از شکست جنبش آذربایجان شرایط به کلی تازه‌ای در جامعه ایران و برای حزب توده ایران پیدا شد. بدنیروهای دمکراتیک در ایران ضربه سخت و خردکننده‌ای وارد آمد. ارتجاع فوق‌العاده سفاک و خونخواری مسلط شد. حزب توده ایران، مبارز راه استقلال و آزادی ایران یکه و تنها ماند. همه ملیون آن را ترك کردند و شروع کردند به از پشت خنجر زدن و به شکلی از اشکال با رژیم کنار آمدند و خودشان را از زیر ضربه بیرون کشیدند.

حزب ما در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته بود. بدین ترتیب که ما از خارج و داخل مورد حمله شدید ارتجاع و ارتداد قرار گرفته بودیم. طبیعی است بعد از هر شکست، ارتداد هم پیدا می‌شود. سؤال هم پیدا

می‌شود. افرادی برایشان مسئله روشن نیست، انتظاراتی که داشتند برآورده نشده است، سرشان به‌سنگ خورده و راه عقب‌نشینی و کنار رفتن و بیرون کشیدن خودشان را از زیر ضربه می‌جویند. یعنی گرایش‌های منفی‌زادی در جنبش پیدا می‌شود. این ویژگی جنبش ما و انقلاب ما نبوده. تمام جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان پس از ناکامی و شکست دچار همه این بیماری‌های گوناگون می‌شوند. در عین حال که ارتجاع آن‌ها را سرکوب می‌کند، افراد و رفیقان نیمه‌راه، مرتدان، فراری‌ها، آنهایی که می‌خواهند گلیم خودشان را زود از آب بکشند و از این ضربه چیزی به آن‌ها نخورد، این‌ها هم همزمان با ارتجاع از داخل شروع می‌کنند به متلاشی کردن جنبش.

گروه روشنفکران مرتدی که به‌امید جاه و مقام به‌حزب توده ایران آمده بودند، در زیر رهبری خلیل ملکی (یکی از کسانی که در گروه ۵۳ نفر نیز بود و در آن دوره دارای مشخصات و خصوصیات قابل احترامی بود ولی بعداً به‌کلی از آن هدف‌های اولیه انقلابی منحرف شده و به‌یک آدم بورژوا مبدل شده و هم از لحاظ ملی و هم از لحاظ بین‌المللی به‌کلی منحرف و مرتد شده بود) در داخل حزب سربلند کردند و با تمام قوا سعی کردند که حزب را نیز منحرف کنند. تحت فشار این گروه بود که حزب بعد از جریان شکست آذربایجان یک اعلامیه تسلیم‌طلبانه داد که بلافاصله رهبری حزب آن را تصحیح کرد. تحت فشار این گروه خیلی کوشش می‌شد حزب توده ایران را از آن سمت‌گیری انترناسیونالیستی منحرف سازند و بویژه گرایش به‌طرف یک سازش با امپریالیسم انگلستان را این گروه در حزب ترویج می‌کرد. بعداً این گروه رفت و با عناصر کاملاً شناخته شده امپریالیسم مثل مظفر بقایی همکاری کرد و حزب زحمتکشان را به‌وجود آورد. اسناد دقیقی در دست است که این حزب با نظر و پول سفارت آمریکا به‌وجود آمده است. این گروه شروع به‌خرابکاری در داخل حزب توده ایران کرد و عده‌ای از روشنفکران را دچار سرگیجه کرد. اما هسته و نیروی سالم پرولتاریایی حزب قوی‌تر از آن بود که این گروه‌ها بتوانند حزب را منحرف سازند و خیلی زود این‌ها ماهیت ضد انقلابی، خرابکارانه و مرتدشان را نشان دادند. حزب تصمیم گرفت این گروه را

اخراج کند و آن‌ها وقتی تصمیم رهبری حزب را فهمیدند اعلامیهٔ انشعاب از حزب را داده و منشعب شدند. یکی از پیروزی‌های حزب ما محکوم و منکوب کردن این انشعاب است.

حزب زحمتکشان بقایی با نظر و پول سفارت آمریکا و با همکاری گروه خلیل ملکی به وجود آمد

نیروی انشعابی خیلی زود کشش خودش را از دست داد. نه تنها افراد دیگر به آن نپیوستند بلکه افراد باشرقی که گول خورده بودند خیلی زود شروع کردند به مراجعت به حزب و حزب هم آن‌ها را با آغوش باز پذیرفت. ولی آن گروه مرتد به رهبری خلیل ملکی و انور خامنه‌ای — که بعداً همکار آشکار پلیس شهربانی درآمد و افراد مرتد دیگری مثل آل احمد به فعالیت خصمانه خود نسبت به حزب توده ایران ادامه دادند و هنوز هم باقیمانده‌های آن‌ها در همان راه تلاش دشمنانه نسبت به حزب توده ایران را دنبال می‌کنند.

برای این که بهماهیت اولیه این گروه که همکار مظفر بقایی بود پی ببرید، يك سند تاریخی هست که نشان می‌دهد حزب زحمتکشان مظفر بقایی و خلیل ملکی چگونه به وجود آمد و هدف هسته اولیه‌اش چه بوده است. این سند ساخته ما نیست بلکه اعتراف یکی از مؤلفین خود این آقایان است. احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره و یکی از ۱۸ نفر مؤسس جبهه ملی در کتابی که نوشته با تمام روشنی و دقت، با تاریخ و ذکر جزئیات جریان پیدایش حزب زحمتکشان خلیل ملکی و مظفر بقایی را شرح داده است. (به کلیشه‌های صفحات ۲۵ و ۲۱ و ۲۲ نگاه کنید!)

تیراندازی به شاه و غیر قانونی اعلام کردن حزب

س: جریان سوء قصد به شاه مخلوع و توطئه «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران از طرف رژیم گذشته چگونه بود؟

رفیق کیانوری: البته من اسمش را سوء قصد نمی‌گذارم چون این يك حسن قصدی بوده است. ولی خوب، شبهه‌ای بوده است که ما نظریات معینی نسبت

در کتاب تاریخچه جبهه ملی نوشته «احمد ملکی» مدیر روزنامه ستاره ویکی از بنیان‌گذاران و عضو مؤسس جبهه ملی چنین می‌خوانیم:

بر واضح است که طرح این مذاکرات خصوصاً در محفل آمریکاییها که چندان دلخوشی از رفتار کمونیستها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتی سرمایه‌نقدی خویش را از کف میدهند بسیار مؤثر و دلنشین است و حالا که تازه فهمیده‌اند جبهه ملی نه تنها کمونیست نیست بلکه شدیداً با آنها سرمبارزه را دارد استماع راه علاج کار و پیشنهادات مربوط به آن امر بسیار مورد علاقه‌شان قرار گرفته و موضوعی بکروتازه می‌باشد و خصوصاً وقتی

مهمانی چلو کباب حصارک به اینجا ختم شد که شخص دکتر بقائی با اعوان و انصارش مطالعاتی برای تشکیل حزب نموده و با کمک سازمان جوانان نظارت بر انتخابات جمعیت سیاسی تشکیل داده و جمعیت خود را پس از تشکیل وابسته بجبهه ملی معرفی نماید.

بروش کار جبهه آشنا شده و هم از خواسته‌های ملت ایران مسبوق کردند. بهر حال این جلسات مرتباً ادامه داشت و پس از پایان میهمانی آقای ویلز یک شب در هفته هم منزل آقای دیشرواقع در خیابان پهلوی و شبی هم خانه آقای دکتر گرنی واقع در خیابان شاهرضا رفته و پس از شام مذاکرات سیاسی میان می‌آمد و چون فصل تابستان و هوا نسبتاً گرم بود نوبت آقایان مکی و دکتر بقائی هم در باغ صبا میهمانی داده شد و آقای میراشرافی با نهایت میل بنا بر تقاضای آقای دکتر فاطمی باغ خود را با اختیار دوستان گذاشته بودند.

هدف جبهه ملی و غلبت مخالفت آن با دولت‌ها داده شد و چون در عمل بمناسبت عدم آشنایی آقایان مزبور با زبانهای فرانسه و فارسی اشکالاتی پیش آمد نمود قرار شد برای جلسه بعد از آقای دکتر گرنی اتاشه فرهنگی سفارت امریکا که بزبان فارسی آشنایی کامل دارند نیز دعوت شده و توضیحات بیشتری بوسیله مشارالیه برای استحضار آقایان ویلز و دیشر داده شود.

شب معهود فرارسید و علاوه بر آقایان مزبور آقای دکتر گرنی نیز در ضیافت باغ صبا حضور یافته و توضیحات همگی را بانهایت محبت برای آقایان ویلز و دیشر ترجمه نمودند و تقریباً مطالب و هدف کمیسیون سیاسی و مطبوعات جبهه ملی بر آنان روشن شد و همان شب این مطلب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون‌های دوستانه هفته ای یکبار ادامه یافته ولی هر شب در منزل یک نفر باشد و بهین مناسبت جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند. خانم ویلز که فرانسه تقریباً زبان مادری ایشان میباشد کار ترجمه دکتر گرنی را تسهیل نموده و بزبان فرانسه بسیاری از محاورات بعمل می‌آمد و همچنین آقای دیشر هم چون اصلاً از اروپائیان قسمت شرقی و ایشان هم فرانسه خوب میدانستند بیشتر موجبات پیشرفت صحبت گردید و آقای دکتر بقائی راحت‌ترو بدون واسطه مطالب را پرسیده و با توضیح میدادند و البته بتدریج مذاکرات سیاسی بطور اعم جریان یافته از وضع تشریح اهداف جبهه ملی بصورت مذاکره در اطراف مسائل سیاسی روز و سیاست داخلی و خارجی و نفت و مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای ملی تغییر یافته بود و چون در آن هنگام آقای دکتر بقائی سازمان جوانان ناظر در امر انتخابات را اداره میکردند همان‌اوان فکر تشکیل یک حزب قوی بنام زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تهریزی که اعضای فعال و مؤثر حزب سابق توده بوده و بعداً بعنوان انشعاییون حزب مزبور را ترک نموده و علناً با آنان مبارزه مینمود برای آقای دکتر بقائی ایجاد شد و شروع به پی‌ریزی حزب کرده و شب و روز فعالیت نموده و باین جهت در جلسات گاهی دیرتر حاضر میشدند ولی خودشان توضیح میدادند که فعالیت زیاد حزبی باعث تأخیر گردیده است !!

آقای مکی هم توضیح مینمودند که بایستی آمریکا سیاست خود را با سیاست انگلیس در ایران مخلوط نکند و چون سیاست انگلیس در ایران بیشتر جنبه مداخله در امور را دارد و از دولتها و حتی وزیران کابینه علناً حمایت مینمایند بایستی این امر مورد قبول سیاست آمریکا قرار گیرد و جبهه ملی مخصوصاً این جلسات را تشکیل میدهد که این امر روشن شود و اجلاس این چند نفر آقایان باشما بدستور جبهه ملی نیست بلکه برای توضیح مطالب است که هم آقایان

پذیرائی های افراد کمیسیون سیاسی و تبلیغات جبهه ملی از افراد مؤثر سیاست خارجی (امریکا و انگلیس) تقریباً صورت يك جلسه دوستانه هفتگی را بخود گرفته بود و در اثر همین رفت و آمدها بود که توهم اینکه جبهه ملی کمونیست و یا طرفدار حزب توده است بکلی از دماغ خارجیان که در آن وقت بسیار مؤثر در دستگاههای دولتی بودند خارج گردید و تبلیغات حکومت رزم آرا را خصوصاً که جبهه ملی را دست نشانده توده ایها قلمداد مینمود نقش بر آب ساخت .

نباید فراموش کرد که در همان ایام برخی از اعضای حزب توده که از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران از دستگاههای توده ای اخراج شده بودند مانند خلیل ملکی - تبریزی - حسین خطیبی - حسین ملک - خامنه - سروش و دیوشلی و چند تن دیگر اطراف دکتر بقائی را در روزنامه شاهد احاطه کرده و چون بمناسبت مبارزه شدید شاهد با حکومت رزم آراء این روزنامه در میان مردم شهرتی یافته و آقایان مکی و حائری زاده در آن ایام چند روزی تکفروشی و توزیع روزنامه شاهد را عهده دار بودند افراد شکست خورده از حزب توده بعنوان مختلف در هیئت تحریریه شاهد رسوخ یافته و تحت عنوان روزنامه های عطار و صفیر و غیره بجای شاهد منتشر گردیده و بقلم آنان مقالاتی در آن جراید و همچنین شاهد منتشر میگردد و چون دستگاه حکومت رزم آراء میدانستند که دکتر بقائی بهیچوجه سابقه روزنامه نگاری نداشته ولی شاهد و جراید دیگری بجای آن مرتب منتشر میشود اشخاصی را که از حزب توده اخراج شده بودند همکار بقائی معرفی کرده و بهمین مناسبت جبهه ملی را هم وابسته به حزب توده و کمونیستها بغلط و دروغ معرفی میکردند و تماس افراد جبهه ملی با آمریکائیا و انگلیسهائی مانند مستر پایمن - کلنل پای بوس و مستر فیلپ پرایس این شائبه و توهم را بکلی از بین برد و همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقائی را جلب کرد و از توجه امریکائیا نیز به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابله تبلیغات شدید کمونیستها و توده ایها حد اکثر استفاده را نموده و بتدریج از همان اوان دست بسکار تأسیس حزب و ایجاد شعبه آن در شهرستانها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو و تا این اواخر در دستگاه مصدق السلطنه استخدام چویدا و روچاقو کش گردیدند و بدیهی است مبارزه های مسلحانه زحمتکشان با احزاب مخالف حکومت مصدق السلطنه در جلوی بهارستان و نقاط دیگر از همان تاریخ

بد آن داریم.

مسئله «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران با جریان تیراندازی بهشاه بهیچ وجه در ارتباط مستقیم با هم قرار نداشت. «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران جریانی بود که از ماه‌ها پیش ارتجاع ایران در ارتباط با تجدید قرارداد نفت جنوب تدارك دیده بود. ما ماه‌ها قبل از بهمن (شاید آبان یا آذر) در روزنامه‌های حزب به‌طور خیلی روشن این توطئه را افشاء کردیم که يك چنین نقشه‌ای تهیه شده است و مقدمات آن را حاضر کرده‌اند. در واقع در زمان حکومت هژیر نقشه‌ای بود که حزب توده ایران را غیر قانونی اعلام کنند.

تیراندازی بهشاه فقط بهانه‌ای برای تسریع کاری که آنها می‌خواستند انجام دهند بود. علت آن هم این بود که در آن زمان مسئله تجدید قرارداد نفت مطرح بود و حزب توده ایران به‌عنوان یگانه سازمان سیاسی متشکل و با نفوذ علیه این قرارداد موضع‌گیری کرده بود و تبلیغات آن هم خیلی مؤثر بود. در آن زمان در نبرد علیه توطئه تجدید قرارداد تقریباً تنها ما بودیم که به‌مبارزه سیاسی گسترده‌ای دست زده بودیم. رژیم‌شاه و داروستانه‌اش و نمایندگان امپریالیسم انگلیس که تمام دستگاه حاکمه ایران را در اختیار داشتند، خوب می‌دانستند که اگر حزب توده ایران علنی باشد و بتواند از امکانات مبارزه علنی استفاده کند تصویب چنین قراردادی خیلی دشوار خواهد بود و بدین دلیل تصمیم گرفتند که حزب توده ایران را غیر علنی کرده و سرکوب کنند. این بخشی از يك نقشه طویل‌المدت در جهت استیلاي مطلق امپریالیسم بر ایران بود که از جریان آذربایجان شروع شد و به کودتای ۲۸ مرداد ختم گردید.

این يك پروسه تاریخی کاملی بود و به‌این ترتیب بین این دو جریان هیچ گونه ارتباطی نمی‌بینیم جز این که ارتجاع توانست بهانه‌گیری کند و این بهانه را مبنا قرار دهد. به‌همین دلیل هم در محکمه رهبران حزب توده ایران هیچ گونه دلیلی درباره ارتباط بین «غیر قانونی» کردن حزب و تیراندازی بهشاه نتوانستند بیاورند، با تمام کوششی که کردند و با يك سلسله ادعاهای به‌کلی بی‌معنی که اصلاً هیچ‌کدام از آنها به حزب توده ایران وارد نبود، حکم محکومیت ما را صادر کردند.

فرار رهبری حزب توده ایران از زندان قصر

س: بعد از جریان تیراندازی به شاه چگونه دستگیر شدید و اگر ممکن است درباره فرار تاریخی کمیته مرکزی حزب توده ایران از زندان توضیح دهید!

رفیق کیانوری: دستگیری ما البته ساده بود. همه ما از میتینگ که در روز ۱۵ بهمن، روز شهیدان، روز مرگ دکتر ارانی، در سر قبر دکتر ارانی داشتیم بدون اطلاع از واقعه به تهران بازگشتیم و شنیدیم که به طرف شاه تیراندازی شده و چون خیلی ساده می دانستیم که این واقعه اصلاً به ما مربوط نیست، اکثر رفقای رهبری حزب خیلی عادی به خانه هایمان رفتیم. نصف شب آمدند و ما را گرفتار کردند. بعضی از رفقا که آن شب خانه نبودند توانستند جان سالم به در ببرند. حتی دکتر جودت را روز بعد که می رفت دانشکده درسش را بدهد توقیف کردند (که وی اصلاً این خبر را نشنیده و از آن اطلاع نداشت)، به این ترتیب ما را توقیف کردند و بعد یک محاکمه مسخره ای درست کردند. در آن محاکمه واقعاً این ما بودیم که دادستان بودیم و ادعای علیه رژیم صادر کردیم (خواندن جریان این محکمه امروزه جالب است). ما در آن محکمه تمام وابستگی رژیم را به شرکت نفت جنوب روشن کردیم و به طور خیلی قاطع گفتیم که این محکمه ای است که شرکت نفت جنوب علیه مبارزان راستین و برای استیلا بر اقتصاد و تمام زندگی اجتماعی ما راه انداخته است. محاکمه و دفاعیات ما در برخی از روزنامه های بزرگ تهران چاپ می شد و خیلی به حیثیت و اعتبار و نفوذ حزب ما افزوده شد.

به این ترتیب ما بازداشت و بعد محاکمه شدیم و بعد هم به زندان رفتیم. پس از این که مدتی در زندان قصر بودیم ما را به زندان های جنوب تبعید کردند. به سه قسمت تقسیم کردند، قسمتی را به یزد، قسمتی را به زندان بندرعباس و قسمتی را به زندان شیراز فرستادند.

سپس در نتیجه مبارزه خانواده های زندانیان سیاسی در تهران و مبارزه سازمان مخفی ما که با تبلیغات خودش تمام جنایات دستگاه رافاش می کرد و در سایه رشد مبارزه ضد شرکت نفت جنوب در مجموع، یعنی از تبعید مبارزه نیروهای ملی، مجبور شدند ما را به تهران برگردانند. یعنی از تبعید

دو مرتبه به زندان قصر برگردانده. تمام زندانیان سیاسی از تمام زندان‌های ایران در زندان قصر جمع شدند.

در همین دوران از طرف سازمان حزبی ما - که در خارج از زندان به‌طور مخفی فعالیت می‌کرد - با کمک رفقای سازمان افسری يك نقشه فوق‌العاده ظریفی برای فرار ما کشیده شد که در نوع خودش يك حادثه بسیار جالبی در تمام جنبش خلقی، توده‌ای و ضد امپریالیستی جهان است. جریان واقعه از این‌قرار بود:

طی يك دوران طولانی رفقای ما تلاش کردند و توانستند دو تن از رفقای سازمان افسری حزب را که یکی مرحوم ستوان قبادی و دیگری ستوان محمدزاده بود به زندان بفرستند. بعد کوشش کردند که این‌ها افسران كشيك خارج و داخل (دو افسر كشيك به‌طور مجزا در داخل و خارج زندان وجود داشتند) شوند و سپس سعی کردند که كشيك این‌دو در يك شب معینی با هم بیفتند. باید گفت که در تنظیم این عملیات در واقع ظرافت جواهرسازی وجود داشت.

در شب معینی که این‌دو با هم كشيك داشتند، گروهی از رفقای افسر ما لباس سربازی پوشیدند، بایك کامیون و يك نامه از رئیس ستاد (که درست شده بود) به زندان قصر آمدند که زندانیان را تحویل بگیرند. ما ده نفر بودیم، ۹ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب که در زندان بودند، به اضافه رفیق روزبه ما را از زندانبان اول که در زندان بود و زندانبان دوم که در خارج بود تحویل گرفتند و خود افسران زندان هم با ما سوار کامیون شدند. کامیونی که به شکل کامیون ارتشی درست شده بود رفقای ما حتی اسلحه هم نداشتند. ما گفته بودیم که با اسلحه نیایند برای اینکه اگر اتفاقی بیفتد مسئولیت سنگینی برایشان نباشد. بدین ترتیب با این ظرافت ما را تحویل گرفتند.

رفقای زندان که از جریان اطلاع نداشتند خیلی برآشفته شدند (چون به هیچ کس نگفته بودیم که چنین جریانی هست و فقط يك نفر که بعد از ما مسئول زندان بود می‌دانست که این حادثه چیست و می‌بایست بعد از این که ما رفتیم و مطمئن شد که مسئله تمام شده است، رفقا را در زندان آرام کند). و فحش می‌دادند. ما در موقع رفتن به آن‌ها گفتیم که اشکالی

ندارد و حتماً ما را دو مرتبه به تبعید می‌برند. چون بردن ما به تبعید سابقه داشت و باراول هم که ما را تبعید کردند شب آمدند و ما را گرفتند و به جنوب برای تبعید بردند. بدین ترتیب مافرار کردیم و مخفی شدیم و دوران چندین ساله مبارزه مخفی ما در تهران شروع شد.

این شاهکار بیرون آوردن ما از زندان بود. نظیر این، يك نمونه دیگر در پرتغال روی داد که همین رفیق «کونیال» دبیر کل حزب کمونیست پرتغال و يك عده از اعضای کمیته مرکزی این حزب را رفقای افسر کمونیست پرتغالی توانستند، چند سال بعد از ما، از زندان فراری دهند. آن‌ها هم به همین شکل از زندان فرار کردند و به کار مخفی پرداختند.

ما، جنبش ملی شدن نفت و مصدق

س: یکی از مسائلی که مخالفان حزب فراوان پیش می‌کشند، موضع حزب توده ایران در قبال جنبش ملی شدن نفت است. اگر ممکن است راجع به آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: در مورد این مسئله در نشریات مختلف (روزنامه مردم، مجله دنیا و نشریات دیگرمان) به قدر کافی توضیح دادیم و بسیار بحث کردیم.

واقعیت این است که حزب ما اولین حزبی بود که مسئله مبارزه آشتی ناپذیر علیه شرکت نفت جنوب را به میزان وسیع مطرح کرده بود. شرکت نفت جنوب را به عنوان يك شرکت غاصب، شرکتی که بایستی از آن خلع ید شود و حاکمیت ایران بر نفت جنوب استقرار پیدا کند، مطرح کرده بود و سال‌ها هم در این راه جنگید. همانطور که گفتیم اصلاً دلیل «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران مبارزه ما علیه شرکت نفت بود و دفاعیات ما بهترین شاهد این مسئله است که ما مسئله «غیر قانونی» کردن حزب توده ایران را فقط توطئه انگلیس‌ها برای تصاحب مجدد و «قانونی» کردن تصاحب خودشان بر نفت می‌دانستیم و محکومیت ما هم بر همین اساس بود.

پس در مبارزه علیه شرکت نفت اصلاً مسأله‌ای برای ما مطرح نبود.

مسأله‌ای که مطرح بود شناخت ما از جبهه ملی و شخص دکتر مصدق بود. در اینجا باید بگوییم که ما در عین این که این مسئله را به درستی شناختیم، مسئله‌ای که امروزه همه ملت ایران می‌دانند، یعنی مسئله توطئه آمریکابرای تسلط بر منابع نفت ایران و بر تمام جامعه ایران، ولی در جریان این توطئه، در شناخت شخصیت‌های سیاسی‌ای که در آن دوره در جریان مبارزه سیاسی بودند اشتباه کردیم. اشتباه ما این بود که شخص دکتر مصدق و آن جریان سالمی را که پیرامون دکتر مصدق بود و برای استقلال ملی ایران در زمینه اقتصادی برای بیرون کشیدن نفت ایران از تسلط امپریالیست‌ها مبارزه می‌کرد با بخش دیگری از کسانی که در آن روز در صحنه سیاسی علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند، در جبهه ملی بودند ولی وابسته به آمریکا بودند قاطی کردیم و اشتباه کردیم.

واقعیت این است که وقتی جبهه ملی تشکیل شد معجونی بود از عناصر ملی، دکتر مصدق و هفت، هشت نفر از هواداران «خط» او و هشت یانه نفر کسانی که مطلقاً وابسته به امپریالیسم آمریکا بودند، امثال بقایی، مکی، حائری‌زاده، ملکی (مدیر روزنامه ستاره) و دیگران که این‌ها همه بعداً جزء همکاران کودتای ۲۸ مرداد از آب درآمدند. در میان آن‌ها کسانی بودند که وقتی مصدق صریحاً در مقابل تلاش آمریکا برای تسلط مشترك با انگلستان بر نفت ما موضع‌گیری کرد، شروع به مبارزه علیه مصدق کردند. ما ارتباطات این‌ها را به‌خوبی می‌دانستیم. در کتاب ملکی (مدیر روزنامه ستاره که خود او از مؤسسين جبهه ملی بود) به نام تاریخچه جبهه ملی به‌طور روشن توضیح داده شده است که چگونه این گروه از جبهه ملی از همان ابتدای تشکیل جبهه ملی با سفارت آمریکا در تماس بودند و با اعضای سفارت آمریکا جلسات هفتگی داشتند و به‌چشم‌شکلی سیاست خودشان را علیه شرکت نفت تنظیم می‌کردند و چطور آمریکا این‌ها را در مبارزه علیه شرکت نفت تشویق می‌کرد. علت این مسئله روشن است:

در آن تاریخ یعنی سال ۱۳۳۵، آن وقتی که مسئله نفت ایران مطرح بود، همان‌طور که گفتیم، هنوز نفت عربستان با این حجمی که الان دارد کشف نشده بود، آمریکا برای دوران بعد از جنگ خواستار نفت بود. منابع عظیم نفت در خاورمیانه در دست انگلیس‌ها بود. نفت ایران، نفت عراق،

نفت بحرین و کویت و ... صد درصد دست انگلیس‌ها بود که از آن سهم ناچیزی به آمریکایی‌ها داده بودند.

آمریکایی‌ها با تمام قوا به انگلیس‌ها فشار می‌آوردند که ما را از این نمد بزرگ که نفت ایران است باید کلاهی بدهی. ابتدا انگلیس‌ها که هنوز قدر قدرت دنیا بودند به واگذاری بخشی از منابع غارتشان به آمریکا حاضر نمی‌شدند. امپراطوری انگلیس می‌خواست نفت ایران را به کمک دولت ایران و دستگاه حاکمه ایران که تماماً دست‌نشانده انگلیس و عمال آن بود، در اختیار خویش نگه‌دارد و به آمریکا باج ندهد. در همین رابطه آمریکایی‌ها به انگلستان فشار می‌آوردند تا سهمی بگیرند. ما این مسایل را می‌دیدیم و درست هم دیدیم.

بالاخره در کودتای ۲۸ مرداد این نمایشنامه پیاده شد. یعنی بالاخره آمریکا موفق شد که ۴۰ درصد نفت ایران را به وسیله پنج شرکت آمریکایی غصب کند.

تمام پیشنهاد آمریکا هم در زمان مصدق همین بود که، بیا بید یک کنسرسیوم آمریکایی - انگلیسی درست کنیم و حالا شما می‌خواهید انگلیس‌ها نباشند، خیلی خوب ما می‌آییم، ما که آدم‌های خوبی هستیم و باهمدیگر شریکی اینجا را اداره می‌کنیم!

نتیجه کودتای ۲۸ مرداد این بود که ۴۰ درصد نفت ایران را آمریکا گرفت، ۱۴ درصد نفت ایران را کمپانی شل که آن‌هم مال انگلیس‌هاست گرفت، ۴۰ درصد آن‌هم در دست «بریتیش پترولیوم» باقی ماند. به این ترتیب ۵۴ درصد در دست انگلستان ماند، ۴۰ درصد در دست آمریکا، ۶ درصد هم به فرانسه بابت حق‌السکوت دادند.

همان‌طور که گفتیم، ما از همان ابتدا از روابط گروه مهمی از جبهه ملی با سفارت آمریکا اطلاع داشتیم یعنی همین مسایلی که ملکی - مدیر روزنامه ستاره - بعد از ۲۸ مرداد در کتاب خودش که تاریخچه جبهه ملی است با صراحت نوشته است. البته ملکی در این کتاب می‌خواسته ارادت و وابستگی سابق خودش را به آمریکایی‌ها مستدل و روشن کند و بگوید «آقا ما از قدیم نوکر شما بودیم، دیگر حالا خیال نکنید ما نیستیم»!

ما تمام این مسائل را می‌دانستیم و چون می‌دیدیم دکتر مصدق نه تنها

علیه این‌ها هیچ کاری نمی‌کند بلکه با اینها متحد است و این‌ها نیرویی هستند که پشت او هستند، اشتباه ما این بود که خیال کردیم دکتر مصدق هم با آن‌ها یکی است و این همه‌اش يك جریان است. در آن وقت رهبری حزب، نتوانست تشخیص دهد که علاوه بر وابستگان به آمریکا يك گرایش دیگری هم وجود دارد و آن نیروهای ملی هستند که واقعا خواستار پایان دادن به حاکمیت استعماری و حاکمیت سلطه جویانه شرکت نفت انگلیس بر ایران هستند. درك این مسئله مدتی طول کشید. البته برخورد به این مسئله در داخل رهبری حزب یکسان نبود. اگر آن چندماه اول ما همه در زندان همین عقیده را داشتیم ولی به محض خروج و فرار ما از زندان و بخصوص بعد از آغاز حکومت دکتر مصدق بین ما، در رهبری حزب توده ایران اختلاف پیدا شد و بین اکثریت رهبری و کادرهای حزبی نیز اختلاف جدی پیدا شد. عده زیادی از کادرهای حزبی سیاست رهبری حزب که مصدق را عامل سیاست آمریکا معرفی می‌کرد نمی‌پذیرفتند. در رهبری حزب هم بین يك اقلیت کوچکی و اکثریت اختلاف نظر پیدا شد. این مسئله در پلنوم چهارم روشن شده که در تهران و در مهاجرت غده‌ای از رفقا بودند که از همان آغاز حکومت دکتر مصدق وی را به عنوان يك عنصر ملی می‌شناختند و معتقد بودند که مبارزه‌اش يك مبارزه ملی است و باید از آن پشتیبانی کرد. ولی اکثریت رهبری حزب، تحت تأثیر قاسمی بود و او روی این پافشاری می‌کرد که مصدق عامل سیاست آمریکاست.

حزب توده ایران بزرگ‌ترین و جدی‌ترین پشتیبان مصدق بود

این مبارزه در داخل رهبری حزب مدتی طول کشید، تا در اواسط حکومت دکتر مصدق بالاخره آن نظر درست غلبه کرد و اکثریت هیئت اجرائیه تصحیح سیاست حزب نسبت به حکومت دکتر مصدق را پذیرفتند. حوالی جریانات ۳۵ تیر سیاست حزب، تغییر کرد و از آن پس حزب ما خیلی قاطع از موضعگیری ضد امپریالیستی دکتر مصدق پشتیبانی کرد و واقعیت تاریخی این است که در دوران آخر حکومت دکتر مصدق تنها نیروی واقعی خلقي و توده‌ای که از وی پشتیبانی می‌کرد، نیروی توده‌ای،

نیروی حزب ما بود. چون در آن دوران در نتیجه اختلاف شدید بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق، آن بخش روحانی مبارزه کننده علیه شرکت نفت جنوب، جدا شده بود و امثال بقایی و مکی و دیگران یعنی عمال سیاست آمریکا مبارزه ضد مصدق را با شدت تمام دامن می زدند، تا آنجایی که جنایت کارانی مثل بقایی در توطئه برای آماده کردن شرایط برای کودتای ۲۸ مرداد، بزرگ ترین مانعی که در مقابلشان بود، یعنی سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی مصدق، که عنصری وفادار به مصدق بود را دزدیدند و خفه کردند. آن ها که بعداً در جریانات مختلف، مبارزات خیلی شدید خیابانی علیه دکتر مصدق راه انداخته بودند، قیافه واقعی خودشان را به عنوان خائنین به جنبش ملی ما نشان دادند.

در تمام این دوران تنها حزب توده ایران بود که با تمام نیروی خویش از موضع گیری ضد امپریالیستی دکتر مصدق دفاع می کرد. درست است که ما یک موقعی علیه مصدق موضع گیری نادرستی داشتیم ولی این دوره، دوره کوتاهی بود، دوره طولانی ای نبود و در آن بخش عمده مبارزه قاطع مصدق علیه امپریالیسم، ما بزرگ ترین و جدی ترین پشتیبان مصدق بودیم. نظیر امروز که اگر نگاه کنیم واقعیت این است که حزب توده ایران پی گیرترین سازمان و نیروی سیاسی است که از «خط» امام بدون تزلزل پشتیبانی می کند و بسیاری از گروه هایی که خودشان را طرفدار خط امام می دانند، الان به اشکال مختلفه، از این سمت و آن سمت می کوشند که خط امام را تا آنجایی که ممکن است منحرف کنند و عوامل و عناصری را وارد خط امام کنند که نه تنها با آن تیجانی ندارند، بلکه تضاد دارد. کوشش می کنند خط امام را از سمت گیری روشن ضد امپریالیستی، ضد آمریکایی و خلقی، به ضد کمونیستی، ضد چپ، ضد توده ای، ضد کشورهای سوسیالیستی بکشانند و خودشان هم ادعای کنند که طرفدار خط امام هستند. نمونه امیر انتظام ها و امیر انتظام هایی که هنوز پشت میله های زندان نرفته اند از این قبیل هستند.

در دوران مصدق هم به همین شکل بود. عده ای سنگ مصدق را به سینه می زدند ولی تمام کوشش شان برای نفاق افکنی بین نیروهای اصیل طرفدار مصدق بود.

فعالیت‌های شاخهٔ افسران عضو حزب تودهٔ ایران

س: درمورد پیدایش سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران، نقش آن و علل لورفتن آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: بهتر است نام «شاخه افسران عضو حزب تودهٔ ایران» را به کار ببریم؛ زیرا حزب تودهٔ ایران سازمان نظامی نداشت. از آغاز فعالیت حزب به موازات نمایندگان سایر قشرهای اجتماعی که به حزب ما می پیوستند و مانند سایر گروه‌های شغلی، عده‌ای از افسران نیز به طرف حزب تمایل پیدا کردند. در آغاز آنها به طور علنی به طرف حزب می آمدند و تقاضای عضویت می کردند، ولی هیأت حاکمهٔ ارتجاعی و امپریالیست‌ها به این مسأله حساسیت خاصی نشان می دادند و از همان آغاز این افسران را از شغل‌های حساس برکنار می کردند و خط و نشان می کشیدند و مورد تهدیدشان قرار می دادند. بدین دلیل ما تصمیم گرفتیم شاخهٔ افسران عضو حزب را به صورت یک شاخهٔ غیر علنی درآوریم.

در جریان قبل از جنبش ملی آذربایجان افسران عضو حزب تودهٔ ایران در جهت نشان دادن قیافهٔ واقعی ارتش شاهنشاهی، ارتشی که به تمام معنی در خدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار داشت و با این هدف تربیت می شد، فعالیت جدی کردند.

آنان هسته‌ها و نطفه‌های مقاومت در ارتش بودند و کوشش می کردند که افسران دیگر را با روحیهٔ ملی و روحیهٔ خلقی تربیت کنند و برای مقابله با سیاست هیئت حاکمه نسبت به ارتش، افسران را تجهیز کنند و مقاومت آن‌ها را سازمان دهند. در نتیجه این کار عدهٔ قابل توجهی از افسران خودشان را به حزب تودهٔ ایران شناساندند. اغلب این افسران از پاك‌ترین، تحصیل کرده‌ترین و برجسته‌ترین افسران ارتش شاهنشاهی بودند. تقریباً اکثر شاگرد اول‌های دوره‌های مختلف دانشکده افسری بعد از يك دوران معین عضو «شاخهٔ افسری حزب تودهٔ ایران» شدند. آنان به طور کلی افسران برجسته‌ای بودند، مانند خسرو روزبه و دیگران. این دو ویژگی، یعنی مقاومت آن‌ها در برابر اطاعت کورکورانهٔ ارتش و شخصیت برجسته‌ای که به هیچ وجه با آن نظام شاهنشاهی ارتش که افسران

فاسد را بالا می کشید، به آنان میدان می داد و دزد و نوکر و تملق گو و... بار می آورد، وفق نمی داد. این روحیه باعث شد که خیلی زود شناخته شوند. عده زیادی از این ها را قبل از جریانات آذربایجان توقیف کردند، به زندان انداختند و یا به نقاط مختلف تبعید کردند. گروهی از آنان در خراسان به یک عمل خودسرانه و بدون نظر حزب دست زدند و قیام کردند. از ابتدا معلوم بود که قیام آن ها - که نیروی بسیار کمی بودند - سرکوب خواهد شد و سرکوب هم شدند. عده ای از آنان کشته شدند و عده ای هم فرار کردند و به آذربایجان و نقاط دیگر رفتند. در نتیجه این واقعه گروه هایی از افسران توده ای دیگر نمی توانستند در ارتش باقی بمانند و پس از شروع مبارزه در آذربایجان این گروه ها به جنبش آذربایجان پیوستند و در سازمان نظامی آذربایجان انقلابی به مبارزه پرداختند. عده ای هم به کردستان رفتند و از آن جا شروع به مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم کردند. در سال های بعد از جنبش آذربایجان شاخه افسران حزب توده ایران شروع به رشد کرد. تجربه های گذشته به ما یاد می داد که رفقای افسر باید خیلی احتیاط را مراعات کنند و در خارج از حزب تظاهر به توده ای بودن و مبارزه علیه رژیم نکنند. البته این را همیشه نمی توانستند مراعات کنند، زیرا گاهی احساساتشان بر منطقشان غلبه می کرد. عده ای از آنان نیز کم و بیش شناخته شده بودند. اکثر افسران توده ای به این دلایل از پست های حساس برکنار شدند. بسیاری از افسران توده ای در پست های حساس مانند دادستانی ارتش و... قرار نداشتند. پس از «غیر علنی» شدن حزب توده ایران، ما مجبور شدیم تمام سازمان حزبی را مخفی کنیم. با وجود شرایط کار مخفی، حزب گسترش خیلی زیادی پیدا کرد. از آن جمله شاخه افسری حزب نیز گسترش قابل ملاحظه ای پیدا کرد. حزب در شرایط کار مخفی سعی می کرد که اینها بیشتر محفوظ بمانند. بدین ترتیب در دوران حکومت رزم آرا و بویژه در دوران حکومت مصدق، شاخه افسری حزب رشد نسبتاً زیادی پیدا کرد و تقریباً در ۲۸ مرداد ۳۲ - قبل از لو رفتن حدود ۵۰۰ نفر را دربر می گرفت. البته این ۵۰۰ نفر همه شان افسر نبودند و همه شان در پست های حساس قرار نداشتند. آماری که ما تهیه کرده ایم نشان می دهد که تا چه حد

این دروغ بزرگی که مخالفین حزب می‌گویند که گویا «حزب توده ایران در تهران ۶۰۰ افسر داشت و در ۲۸ مرداد هیچ کاری نکرد» خلاف واقعیت است.

در کتابی که به نام «شکنجه و تیرباران افسران مبارز» بیرون آمده، همه آمارهای را که در کتاب سیر کمونیسم در ایران و کتاب سیاه از انتشارات فرمانداری نظامی به چاپ رسیده، جمع کرده است. در این آمار نشان داده می‌شود که مجموع افرادی که در شاخه افسری حزب توده ایران توقیف شدند، در حدود ۴۲۹ نفر بودند و عده‌ای حدود ۴۵ الی ۵۵ نفر را ما توانستیم نجات دهیم که به خارج مهاجرت کردند. در مجموع کمتر از ۵۰۰ نفر عضو شاخه افسری بودند. ولی از این ۵۰۰ نفر تقریباً ۸۳ نفرشان دانشجوی دانشکده افسری بودند، که از آنها ۳۶ نفرشان دانشجوی پزشکی بودند، ۵۲ نفر دانشجوی افسری هوایی داشتیم، ۲۷ نفر پزشک داشتیم، که اینها بیشتر در شغل‌های اداری کار می‌کردند، ۳۱ افسر ژاندارمری داشتیم که در تمام ایران پخش بودند، ۴۱ نفر مهندس فنی، ۱۷ نفر در مخابرات داشتیم، ۸۵ نفر افسر پیاده داشتیم، افسر سوار ۲۶ نفر، افسر توپخانه ۲۵ نفر و رسته هوایی ۳۲ نفر، که اینها هم در تمام ایران پخش بودند. فقط از این چهار دسته اخیر ما در تهران ۲۹ نفر افسر هوایی داشتیم، ۷ افسر توپخانه داشتیم، ۹ افسر سوار داشتیم و ۱۷ افسر پیاده. این تمام دارایی ما از لحاظ نیروی افسری در ۲۸ مرداد است. می‌بینیم که این به کلی غیر از آن قیافه‌ای است که دشمنان حزب نشان می‌دهند که گویا ۶۰۰ افسر صفی با تانک و توپ و ارتش منظمی در اختیار حزب توده ایران بوده است و چنین و چنان...

البته از لحاظ کیفی اکثریت این افسران وطن‌پرست و فوق‌العاده باگذشت، با ایمان و خوب بودند. عده‌ای از آنان هم بعداً نایاب درآمدند که آن‌هم طبیعتاً در هر جریانی هست. بعد از هر شکست همیشه این پدیده ضعف و شکست روحی و شکست اخلاقی پیدا می‌شود. ولی اکثریت‌شان افرادی با شرف و میهن‌پرست بودند.

چگونه شاخه افسری کشف شد

لو رفتن شاخه افسری دو علت اساسی داشت: يك علتش ناشی از نقایصی بود که در مجموعه سازمان حزبی ما وجود داشت، ناشی از بی تجربگی حزب ما در شناخت فاشیسم بود و این که وقتی فاشیسم روی کار آمد، چه جور عمل می کند. ما به سیستم حکومت های ارتجاعی و درجه سب و ددمنش بودن آن کم بها می دادیم. تمام حزب به این مسأله کم بها می داد و این ناشی از جوانی و بی تجربگی حزب ما بود. مسأله دیگر شناسایی خیلی زیاد هسته اولیه شاخه افسری در درون این شاخه بود. در دوران پس از سقوط مصدق، ما بالاخره نتوانستیم رفقای رهبری شاخه افسری را قانع کنیم که يك تجدید نظر جدی در سازماندهی شاخه افسری بکنند تا آن شناسایی فوق العاده زیادی که در قبل وجود داشت، از بین برود. به این ترتیب بود که مثلاً یکی از افرادی که جزء گروه تشکیل دهنده شاخه افسری بود و از ابتدا با خسرو روزه و سیامک کار می کرد، یعنی سروان عباسی، شناخته شده بود و بعلمت این که به عنوان توده ای شناخته شده بود، از ارتش اخراج شد. ولی شاخه افسری او را در ترکیب خودش نگه داشت. یعنی کسی که بعنوان توده ای شناخته شده بود و به این دلیل از ارتش اخراج شده بود، در مرکز يك سازمان صد درصد مخفی فعالیت می کرد. حتی در دوران پس از اخراجش، که دیگر يك آدم توده ای عادی بود، مقدار زیادی بر شناسائی اش اضافه شد. این بی احتیاطی باعث شد که وقتی شاخه افسری در يك جا ضربه خورد، یعنی سروان عباسی به طور تصادفی دستگیر شد و بعد در نتیجه ضعف خیانت کرد، این ضربه با سرعت زیاد توانست تمام شاخه را به خطر بیندازد، این بود علت اول. علت دوم این است که حتی پس از لو رفتن و گرفتار شدن عباسی رفقای شاخه افسری به اندازه کافی به وخامت موضوع توجه نکردند و مخفی نشدند. در این زمینه باید بگویم که رهبری حزب به آنان گوش زده ای خیلی جدی کرد و در همان دوران کوتاه گرفتاری عباسی از آن ها خواست که مراکز خودشان را تغییر بدهند، آن افسرانی که در درجه اول در خطر هستند مخفی بشوند و سازمان را از زیر ضربه احتمالی بیرون بیاورند.

ولی رفقا به دلیل آن که اعتمادشان به عباسی خیلی زیاد بود و تصویری کردند که عباسی ضعف نشان نخواهد داد و خیانت نخواهد کرد، کوتاهی کردند. البته رفقای که شهید شدند، قهرمانان حزب ما هستند، ولی این اشتباه را کردند. این اشتباه بزرگ، یعنی اعتماد بیش از حد به افرادی که هنوز در شرایط تسلط شیوه‌های فاشیستی امتحان نداده بودند یکی از اشتباهات بزرگی است که همواره باید از آن درس گرفت و دیگر تکرارش نکرد. در نتیجه، خیانت عباسی از یک طرف و از طرف دیگر نقاط ضعفی که از لحاظ سازمانی، از لحاظ عدم رعایت شرایط کار مخفی در اوضاع و احوال تسلط اختناق سیاسی در سازمان وجود داشت، دست به دست هم دادند و موجب شدند که شاخه افسری حزب توده ایران چنین ضربه مخوفی را از ارتجاع بخورد. این ضربه برای مجموعه زندگی حزب ما تأثیر تعیین کننده تاریخی داشت، زیرا شاخه افسری حزب ما در حقیقت سیر نیرومندی بود برای حفظ حزب از تمام تشبثات و دسیسه‌هایی که ارتجاع و نیروهای انتظامی، پلیس، رکن ۲ و سازمان امنیت علیه حزب طرح می‌کردند و به موقع اجرا می‌گذاشتند. این سیر که از مقدار زیادی از این دسیسه‌ها می‌توانست مطلع شود و به موقع اطلاع دهد، تا ما بتوانیم در مقابل آن‌ها مقاومت کنیم، حزب را تجهیز کنیم، این سیر از میان رفت. حزب ما بدون پوشش در زیر ضربات دشمن قرار گرفت. این ضربه‌ها خیلی خردکننده بود و تشکیلات حزب را در مدت یکسالی که بعد از لو رفتن شاخه افسری هنوز امکان فعالیت سیاسی بود، خیلی سخت مورد فشار قرارداد. ولی با وجود این حزب توانست حتی بعد از لو رفتن شاخه افسری، سازمان خودش را جمع و جور کند و حتی چاپخانه جدیدی به وجود آورد و دوبرتبه روزنامه مردم را منتشر کند و موفقیت‌های تازه‌ای پیدا کند.

این موفقیت‌های تازه برای بار دوم بعد از ۲۸ مرداد، در زیر ضربه‌های خردکننده پلیس، و مقداری هم در اثر خیانت و ضعف عده‌ای از کادرهای حزبی که در مقابل شرایط جدید نتوانستند مقاومت کنند، به سرانجامی نرسید و سازمان یکپارچه حزب توده ایران بعد از دستگیری رفیق خسرو روزبه تقریباً متلاشی شد.

فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کشف شاخه افسری

س: درمورد فعالیت‌های حزب، پس از لو رفتن شاخه افسری توضیح دهید!

رفیق کیانوری: لو رفتن شاخه افسری حزب توده ایران ضربه بسیار شدیدی برای ما بود، ولی پس از آن فعالیت حزب خاتمه پیدا نکرد. حتی پس از دستگیری بعضی افراد رهبری حزب و خیانت آن‌ها، مثل دکتر بهرامی و دکتر یزدی، حزب به کار خودش توانست تا حدودی ادامه دهد. ولی دیگر فعالیت حزب نمی‌توانست زیاد دامنه پیدا کند، زیرا عده بسیار زیادی از کادرهای حزبی گرفتار شده بودند. ضعف بخشی از اعضا و کادرها و افراد رهبری حزب و بویژه یزدی، بهرامی و شرمینی و خیانت عده دیگری که رسماً به‌سواک پیوستند مثل قریشی و نظایر آن‌ها، ضربه روحی بسیار سختی به افراد حزبی زده بود. امکانات فنی و مادی حزب هم، چه از لحاظ وسائل نگهداری کادرهای مخفی و چه از لحاظ داشتن کادر کافی برای حفظ سازمان‌هایش بسیار محدود شد و در نتیجه سازمان ما از هم متلاشی شد. حزب بعد از لو رفتن شاخه افسری تقریباً یک سال و نیم به فعالیت خودش ادامه می‌داد. ابتدا نسبتاً روبه تحکیم و تثبیت رفتیم، ولی بعد که مسئله ضعف کادرهای حزبی و گرفتاری افرادی از رهبری و خیانت آن‌ها مطرح شد دیگر حزب نتوانست به‌طور جدی سازمان خودش را جمع و جور کند. آخرین ضربه هم به سازمان حزب با گرفتاری رفیق روزبه وارد آمد. و بعد از آن سازمان منسجم سابق از هم پاشیده شد و گروه‌های کوچکی در جاهای مختلف به فعالیت سیاسی ادامه دادند. بعضی از این گروه‌ها این دوران را کشان طی کردند، بعضی به کلی در همان سال‌های اول از بین رفتند و متلاشی شدند. بعداً شبکه‌های حزب در یکی دوبار، دو مرتبه با موج جدیدی از نیروهای انقلابی که به طرف اندیشه‌ها و افکار حزب ما می‌آمدند، تجدید سازمان پیدا کردند.

فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

س: بعد از کودتای ۲۸ مرداد تاجه سالی در ایران فعالیت داشتید و مهم‌ترین وقایعی که در این دوران برای شما رخ داد، چه بود؟ در آن دوران طولانی زندگی مخفی که طبعاً با نامالییات و دشواری‌هایی روبه‌رو بوده، چه احساسی داشتید؟

رفیق کیانوری: در آن قسمت دوم که من بحثی ندارم. برای این که کار انقلابی کار سپاه توده‌ای است، «نامالییم» ما نداشتیم. همه‌اش ملایم بود! در تمام این مدت، در سخت‌ترین لحظات، که در کتاب چهره‌های درخشان گوشه‌ای از آن‌ها منعکس شده است، ما هیچ گاه روحیه شاد و خوشبینی خودمان را از دست ندادیم. برای انقلابیون «نامالییات» وجود ندارد، تنها شرایط عوض می‌شود، گاهی دشوارتر است، گاهی اوقات آسان‌تر می‌شود. انقلابی باید خودش را با هر شرایطی تطبیق دهد، چه در زندان باشد، چه زیر شکنجه باشد، چه در مهاجرت باشد، چه در شرایط کار مخفی باشد و چه در شرایط کار علنی. همه این‌ها اشکال مختلفه یک محتوی است که باید رعایت شود. اگر عمل یک فرد مبارز دارای محتوی انقلابی باشد، در تمام شرایط عملش یکسان باقی می‌ماند.

اما درباره دوران فعالیت‌ما بعد از ۲۸ مرداد:

تا تقریباً ۲ سال و نیم بعد از ۲۸ مرداد من هنوز در ایران بودم و به هیچ وجه هم آماده نبودم که از ایران بروم. در دفاعیات یزدی و بهرامی به دقت آمده که «ما طرفدار این بودیم که رهبری حزب از ایران خارج شود، ولی تنها کیانوری بود که موافق نبود و جداً ایستادگی می‌کرد که ما باید در اینجا باقی بمانیم.» من عقیده داشتم که رهبری باید تا آخر بماند. بعداً هم من به این علت از ایران خارج شدم (که بهرامی هم در دفاعیاتش گفته است) که به دلیل اختلاف جدی که مدتها بود در رهبری حزب وجود داشت، کمیته مرکزی ما در مهاجرت رفیق جودت و من را احضار کرد که برای شرکت در یک پلنوم برای رسیدگی به این مسائل برویم و برگردیم و قرار بود که حتماً به ایران باز گردیم.

پس از این که ما برای رسیدگی به این مسئله به خارج رفتیم، با دستگیری بقیه افراد کمیته مرکزی، شرایط در ایران دشوارتر شد و رفقاً

دیگر با بازگشت ما موافقت نکردند. من در اواخر سال ۱۳۳۴ ایران را ترك كردم و ماندنی شدم.

رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا به عنوان متخصصین نظامی به میان عشایر جنوب رفتند.

در این دوران ۲ سال و نیمه ما کار نسبتاً زیادی انجام دادیم. در دوران اول بعد از ۲۸ مرداد يك قوس صعودی در کار حزبی شروع شد. تشکیلات حزب شکل گرفت و توانست کار خودش را با شرایط جدید تطبیق بدهد. ما کوشش‌های زیادی برای تجهیز مقاومت مردم علیه رژیم کودتا کردیم. تلاش زیادی کردیم برای ارتباط‌گیری با سایر نیروها بخصوص جبهه ملی، با نیروهایی از عشایر جنوب ایران که خودشان راهوادر مصدق اعلام می‌کردند. ولی متأسفانه جبهه ملی هیچ آمادگی برای شرکت در مبارزه جدی علیه رژیم شاه نشان نداد و تمام تلاش‌هایی که ما برای تجهیز این مقاومت کردیم به نتیجه نرسید. ابتدا آن‌ها به ما روی مساعد نشان دادند و ما حتی کسانی را فرستادیم بین عشایر جنوب. رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا را به عنوان متخصصین نظامی فرستادیم برای عشایر جنوب که آماده بودند علیه رژیم شاه مبارزه کنند تا به آن‌ها از لحاظ رهبری نظامی کمک کنند.

در تهران ما تدارك تظاهرات وسیعی علیه رژیم دیده بودیم، ولی در آخرین لحظات جبهه ملی — که در آن زمان بخش‌علنی‌اش تحت رهبری دکتر معظمی قرار داشت — از همکاری و از شرکت در مبارزه سرباز زد و ما به تنهایی دیگر نمی‌توانستیم بدون اسم جبهه ملی نیروی کافی برای تظاهرات بسیج کنیم و چنین کاری فقط يك خودکشی سیاسی بود.

کوشش برای تشکیل پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال

در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که يك پایگاه مقاومت مسلحانه

در شمال ایران تدارك كنيم. اين كوشش ما نيز - آنطور كه بعدها معلوم شد - در نتيجه خيانت يكي از كساني كه بعداً در زندان خيانت كرد، لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از اين كه بتوانيم دست به كار شويم، خنثي شد، در نتيجه موفق نشديم. تداركات ديگري هم براي شروع يك مبارزه مسلحانه، كه بتواند يك جنبش خلقی را به وجود بياورد، كرديم. ولی همه اين هادر دوران بعد از ۲۸ مرداد، در نتيجه آن ركودی كه مجموعه جنبش را دربر گرفت، نتوانست عملی شود.

در سالهای ۴۰ هم اقدامات ديگري براي ضربه وارد آوردن به رژيم شاه تدارك ديده شد.

كوششهای ما در سالهای ۴۰ هم موفق نشد. تماسهایی كه با افراد مؤثري از جبهه ملی، هوداران دكتر مصدق، با نیروهای مخالف شاه در سالهای ۴۰ گرفتيم، بی نتيجه ماند. دوران سالهای بعد از چهل، دوران تقريباً كامل ركود جنبش است، البته سال ۴۲ در ايران تظاهرات بزرگ ۱۵ خرداد به وجود آمد، ولی بعد از درهم كوبيده شدن آن تظاهرات، دوران ركود بزرگ با اقدامات عوامفريانه شاه تحت عنوان اصلاحات و انقلاب «شاه و ملت» شروع شد. اين دوران تا سال ۵۰ طول كشيد. از آغاز سال ۵۰ است كه جنبش دوباره شروع به رشد كرد و در سالهای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ با شتاب بی نظيري گسترش يافت.

اگر شما پيش بينی های حزب ما، از سالهای ۵۲ - ۵۱ به بعد را، كه در مقالات اصلی روزنامه، مجله، اسناد بعد از جريان شهرياری و شروع دوران جديد فعاليت حزب درج شده نگاه كنيد، می بينيد كه ما چه پيش بينی های درستی نسبت به حوادثی كه بعداً پيش آمد كرديم و هميشه مدتها قبل از اين كه حوادث روی بدهند، ما تقريباً توانسته ايم - با آن برداشت دقيق علمی كه داشتيم - سير حوادث را پيش بينی كنيم.

افسانه روگردانی روزبه از حزب افسانه بی پایه ای است

س: مخالفين حزب ادعا می کنند كه رفيق شهيد روزبه در اواخر از حزب جدا شده بود، ممكن است در اين مورد توضيح دهيد!

رفيق كيانوری: مخالفين حزب برای تضعيف حزب ما از هيچ

دروغی خودداری نمی‌کنند. بخصوص پس از موفقیت‌های اخیر حزب در دوران قبل و بعد از انقلاب، که به‌خاطر سیاست‌های واقع‌بینانه حزب ما بوده است، برای بی‌اثر کردن این موفقیت‌ها از هر لاطائلاتی استفاده می‌کنند.

آن‌ها تبلیغات فراوانی کردند تا ثابت کنند که دوفتر از شهدای ۱۶ آذر دانشکده فنی توده‌ای نبوده‌اند! یا این لاطائلات که گویا شاخه‌افسری حزب ما با حزب مناسبات خوبی نداشته است یا این که رفیق روزبه در اواخر از حزب جدا شده بود! البته برای ادعا کردن و دروغ گفتن همه چیز می‌توان گفت. مثلی است معروف که «دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد ممکن است اثرش بیشتر باشد». و این مثل مربوط به آن دورانی است که دروغ‌ها را نشود افشا کرد. من خیال می‌کنم کسانی که چنین ادعاهایی می‌کنند، باید مدارکی هم داشته باشند. آنان هیچ مدرکی ندارند. بر عکس مدارکی وجود دارد، نامه‌هایی است از روزبه که تا قبل از آخرین لحظه زندگیش به‌حزب نوشته و از همه بالاتر دفاعیات او هست. این دفاعیات را روزبه با تمام وجود خودش به‌عنوان یک ارثیه باقی گذاشته و این دفاعیات پیوند روزبه را — با گوشت و پوست و خون و هر سلول بدنش — به حزب توده ایران نشان می‌دهد. این که این یا آن رفیق در داخل خانواده حزبی این یا آن نظر را داشته باشد جزئی از زندگی دمکراتیک حزب ما است. مگر رهبری حزب توده ایران در تاریخ حزب همیشه در تمام مسائل اتفاق آرا داشته است؟ نه! در مسأله مصدق — در هنگام بزرگ‌ترین نبرد قبل از انقلاب ما، که دوران حکومت دکتر مصدق بود، اختلاف عمیقی در داخل حزب بین دو جناح وجود داشت و مبارزه این دو برداشت، این دو ارزیابی، این دوشیوه تفکر خیلی هم شدید بود. اختلاف نظر برای یک حزب زنده، در حال رشد و انقلابی طبیعی است. آیا لحظه‌های دشواری در دیگر احزاب بزرگ جهانی وجود داشته که اختلاف نظر بروز نکرده باشد؟ مگر شب انقلاب اکتبر بین کامنف و زینوویف با لنین اختلاف نظر وجود نداشت؟ اختلاف نظر آنقدر جدی بود که آن‌ها رفتند و نظر خودشان در مخالفت با انقلاب را اعلام کردند و لنین آن‌ها را از کنگره اخراج کرد. مگر بعد از لنین در داخل رهبری

حزب کمونیست اتحاد شوروی اختلاف نظرهای جدی پیدا نشد؛ مگر در داخل احزاب دیگر چنین پدیده‌هایی پیدا نشد؛ داشتن اختلاف نظر دلیل بر آن نیست که افراد از مواضع اصولی و وابستگی خودشان به یک جهان بینی، به یک طرز تفکر، به یک سازمان، به یک انضباط سازمانی دست بکشند. به این جهت است که افسانه روگردانی روزبه از حزب افسانه بی پایه‌ای است. تاریخ حزب ما این واقعیت را نشان می‌دهد که هر کس از حزب ما روگردان شد، به منجانب تاریخ پیوست؛ از یوسف افتخاری و خلیل ملکی گرفته تا فروتن و قاسمی و کشاورز و امثالهم، هر قدر هم شخصیت سیاسی برجسته‌ای بوده‌اند، زمانی که از خانواده‌شان، از مادر فکری‌شان جدا شدند، معمولاً به زباله‌دان تاریخ رفتند. به این جهت خیال می‌کنم هیچکس، هیچ شخصیتی از جدا شدن از حزب ما «سود شخصی» نمی‌برد، مگر این که برود به طرف یک سازش ننگین با امپریالیسم و ارتجاع.

ما الان می‌بینیم که گروه‌های دیگری هم که با حزب دشمنی می‌ورزند و به آن فحش می‌دهند، همه در حال تجزیه هستند و هیچ گروهی را ما نمی‌شناسیم که امروز در حال تجزیه نباشد، حتی گروه‌های وابسته به حاکمیت کنونی. تنها حزب ما است که در حال رشد موزون و طبیعی است و علتش هم این است که سیاستش درست است و این سیاست درست موجب تحکیم صفوف حزب و تقویت آن است، قوه جاذبه دارد. گروه‌های دیگر با وجود این که در آغاز دوره بعد از انقلاب از یک موضع سیاسی خیلی مساعدتری نسبت به حزب توده ایران شروع کردند، معذک الان در وضع بسیار نامساعدی هستند، مثل «سازمان چریک‌های فدایی خلق» که غیر از چند شاخه که از آن جدا شدند: گروه «اشرف دهقانی»، «راه فدائی»، «راه کارگر» و ... آنچه که باقی مانده نیز در درون خودش درگیر شدیدترین بحث ایدئولوژیک و سازمانی است و چندین خط هم در درون خود سازمان وجود دارد، علاوه بر این که شاخه‌هایش در نقاط مختلف کشور هر کدام سیاست مستقل خودشان را دارند. مثلاً شاخه کردستان سیاست خودش را دارد، شاخه کرمان سیاست خودش را دارد و یعنی هیچ گونه انسجام و انضباط ایدئولوژیک و تشکیلاتی در میان‌شان وجود ندارد. این‌ها ناشی از سیاست نادرست است و صحبت این ارزیابی لنین‌را نشان

می‌دهد که اگر رهبری اشتباه کند انضباط در داخل حزب قابل‌نگه‌داشتن نیست. انضباط، سانترالیسم دمکراتیک، تنها در صورت درست بودن سیاست حزب می‌تواند زمینه عینی داشته باشد و گرنه تبدیل می‌شود به یک تحکم بدون زمینه عینی، بدون پایه، و در نتیجه به‌تزلزل خواهد انجامید.

انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی

س: اگر ممکن است در مورد انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی، از حزب و علل آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: انشعاب مائوئیستی یک جریان وسیع‌تری از انشعاب فروتن و قاسمی بود و انشعاب این دو جزئی از آن بود. مائوئیسم، همانطور که امروز روشن شده، یک جریان انحرافی خطرناک و خصمانه‌ای علیه ایدئولوژی و دستاوردهای طبقه کارگر جهانی بوده است. مائوئیسم ایدئولوژی و جهان‌بینی سازش قشرهای متوسط و بینابینی است با سرمایه داری انحصاری علیه پرولتاریا. این ماهیت طبقاتی مائوئیسم است در دوران ما. مائوئیسم در جامعه ایران مثل همه جوامع دیگر دارای پایه طبقاتی بود و هست و خواهد بود. به همین دلیل پس از بروز مائوئیسم و وارد شدن آن به میدان سیاست در سطح جهانی در میان این اقشار نفوذ دامنه‌داری پیدا کرد. بویژه در بین گروه‌های روشنفکری که در اروپای غربی تحصیل می‌کردند و عده زیادی از آن‌ها به حزب ما پیوسته بودند این ایدئولوژی زمینه طبقاتی مساعدی پیدا کرد. علتش هم این است که این گروه - بخصوص دانشجویانی که در اروپای غربی و آمریکا تحصیل می‌کردند - اکثراً به قشر مرفه جامعه ایران وابسته بودند و آمادگی پذیرش چنین گرایش‌های ضد پرولتری با قیافه «انقلابی» ضد سرمایه‌داری انحصاری برایشان وجود داشته است.

به این ترتیب مائوئیسم در آغاز در کشورهای مثل کشورها و در کشورهای اروپای غربی شروع به سرپازگیری در بین این قشر، یعنی دانشجویان مرفه کرد. تقریباً تمام گروه‌هایی هم که از احزاب، از جنبش‌های کمونیستی اروپای غربی به طرف مائوئیسم رفتند، از همین قشرها،

قشرهای مرفه بینابینی جامعه بودند. پیدایش افکار مائوئیستی ابتدا در رهبری حزب نبود. ابتدا در بین همین دانشجویان مقیم اروپای غربی بود و مرکزش هم ابتدا در انگلستان بود و در رأس آن نیکخواه و یارانش قرار داشتند. بعد هم هسته‌هایی در سایر کشورها پیدا شد. این‌ها به هم پیوستند و از داخل رهبری حزب هم یکی از واژه‌های قدیمی که اخراج و کنار گذاشته شده بود، یعنی کشاورز، با اینها شروع به همکاری کرد. او وسیله ارتباط این گروه‌های مائوئیستی را با چین برقرار کرد. اسناد این‌ها همه‌اش پیدا شده است. بعدها هم قاسمی و فروتن از مهاجرت در کشورهای سوسیالیستی به این نظریات انحرافی پیوستند و به میان آن‌ها رفتند. ولی یکی از ویژگی‌های این انحراف و انشعاب مائوئیستی این بود که از همان روز اول محکوم بود به انشعاب در انشعاب در انشعاب. امروز اگر ما حساب کنیم می‌بینیم که شاید بیست گروه مائوئیستی از این گروه اولیه که از شاخه‌های حزب ما در اروپای غربی انشعاب کرد انشعاب کرده‌اند. براساس انشعاب‌هایی که از کنفدراسیون اولیه شده، ۱۴ کنفدراسیون به وجود آمده که چندتا در آمریکا هستند، چندتا در آلمان غربی، فرانسه، انگلستان و... همه آنها ادعا می‌کنند که در راه طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، ولی هدف آن‌ها مثل هدف مائوئیست‌های پکن عبارت است از مبارزه با پرولتاریای جهانی، سازش با امپریالیسم برای از بین بردن سوسیالیسم. این است ماهیت همه این گروه‌هایی که از آن مائوئیست‌های اولیه منشعب شده‌اند. تنها گروهی که در آن چهارچوب اولیه خودش باقی مانده است همان «سازمان انقلابی» است که چون خیلی بدنام شده، اسم جدیدی روی خودش گذاشته: «حزب رنجبران». مامنتظر هستیم «حزب رنجبران» که از جمع شدن سه گروه به وجود آمده باز هم دچار انشعاب شود، چون این پدیده جمع شدن مائوئیسم و انحرافات خرده بورژوازی و طبقات بینابینی اصلی غیر طبیعی است، طبیعی فقط پدیده تفرقه است، ماهیت خرده بورژوازی یعنی تکروی: من یک دکان دارم باید اداره‌اش کنم، دستگاه و کارگاه دارم باید آن را اداره کنم، همه آن‌های دیگر رقیب من هستند. مبارزه سیاسی‌اش هم به همین شکل درمی‌آید. همه با هم رقیب هستند. در این گروه ائتلافی‌شان سابقاً ۱۲ سازمان

به هم پیوسته بودند که حالا هر کدامشان ساز خودشان را می‌زنند و مسلماً باز هم از هم جدا خواهند شد.

گروه اولیه مائوئیست‌ها تقسیم شد به «سازمان انقلابی» و «توفان» و بعد گروه «توفان» تقسیم شد به گروه توفان فروتن و گروه توفان قاسمی، که نام حزب دواشکوبه، «حزب کمونیست کارگران و دهقانان» را روی خودش گذاشته و بعد از این گروه هم انشعاب شد که این گروه انشعابی هم حتماً باز در حال تقسیم شدن است.

این گروه‌ها در جریان انشعاب بالاخره به اجزاء و ملکول‌هایی تقسیم خواهند شد که در فضای انقلاب ایران محو می‌گردند.

علل انشعاب مائوئیستی در جنبش جهانی کارگری

انشعاب مائوئیستی يك پدیده انحصاری در ایران نبود، يك پدیده جهانی بود. علل آن هم عبارت است از این:

تا اواخر جنگ جهانی دوم تنها نیروی متشکل عظیمی که علیه امپریالیسم در صحنه جهانی می‌جنگید عبارت بود از پرولتاریای پیروزمند در کشور اتحاد شوروی که قدرت دولتی را در دست داشت و بخش‌های کوچکی از پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان آن در کشورهای سرمایه‌داری و گروه‌های بسیار کوچکی در کشورهای «جهان سوم» که در مبارزه شرکت داشتند. مثلاً تمام مبارزه جنبش انقلابی چین تا اواخر جنگ منحصراً به ناحیه‌ای بود که بیش از يك میلیون نفر از جمعیت چین را دربر نمی‌گرفت، یعنی يك پانصدم جامعه چین واقعاً در مبارزه شرکت می‌کرد و مبارزه انقلابی در سایر قسمت‌های چین که تحت نفوذ «چیان‌کای‌چک» بود تقریباً از بین رفته بود. یعنی واقعیت این بود که مبارزه انقلابی در دنیا به‌طور بالفعل توسط پرولتاریای پیروزمند در کشور اتحاد شوروی و پیشاهنگ پرولتاریا در سایر کشورها که گروه کوچکی را به نسبت مجموع پرولتاریا تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت. به این ترتیب پرچم مبارزه علیه امپریالیسم، پرچم پرولتاریا بود. يك پرچم بیشتر نبود. جنگ هم این را تقویت کرد، یعنی در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی علیه فاشیسم

آلمان، که پیروزی تاریخی بزرگی است، جنبش انقلابی پرولتاریا شکست ناپذیری خود را نشان داد. در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم و آن ضربه‌ای که بر امپریالیسم وارد آمد قشرهای وسیعی که بالقوه نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی بودند، قشرهای بینابینی، خرده‌بورژوازی، صدها میلیون نفر ساکنین دهقانی روستاهای جهان به حرکت درآمدند. ولی در این حرکت اولیه تنها پرچم پیروزمند با اعتباری که در دنیا، در مبارزه علیه امپریالیسم، علیه سرمایه‌داری، علیه انحصارات وجود داشت، پرچم سرخ پرولتاریا بود، پرچم احزاب مارکسیستی - لنینیستی، پرچم پشاهنگ پرولتاریا بود.

این تغییرات که بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد دامنه بسیار وسیعی یافت. میلیاردها مردم در تمام مستعمرات به حرکت درآمدند. در تمام این جنبش‌های انقلابی بعد از جنگ دوم جهانی در ابتدا همه‌جا پرچم سوسیالیسم بود که در اهتزاز بود، همه دم از سوسیالیسم می‌زدند؛ زیرا یگانه ایدئولوژی پیروزمند، ایدئولوژی سوسیالیستی، ایدئولوژی مارکسیستی بود. به این ترتیب تمام این جنبش‌های اولیه بعد از جنگ زیر تأثیر ونفوذ جهان‌بینی مارکسیسم-لنینیسم و زیر پرچم پرولتاریا بود. ولی پایه طبقاتی این جنبش‌ها پایه پرولتاریایی نبود، پایه خرده‌بورژوایی بود. در چین ۸۵ الی ۸۵ درصد جمعیت دهقان بودند، اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در مستعمرات را دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روشنفکران خرده بورژوازی تشکیل می‌دادند. این جنبش عظیم خرده بورژوایی اقشار بینابینی به تدریج مهر خودش را بر جنبش‌ها زد، به تدریج ماهیت غیر پرولتاریایی خودش را نشان داد. به این ترتیب است که می‌بینیم در دوران بعد از این دوران اولیه، پدیده دوری از خط پرولتاریا شروع می‌شود. نخست این پدیده در یوگسلاوی رخ داد. بعد در چین، بعد در جنبش‌های آزادی‌بخش ملّی به صورت «سوسیالیسم عربی»، «سوسیالیسم آفریقایی» و غیره. همه اینها ناشی از واقعیت دنیای بعد از جنگ بودند که نیروی عظیم تازه‌ای بالفعل به مبارزه علیه امپریالیسم برخاسته. این نیرو در عین حال که دارای جنبه‌های ضد امپریالیستی است، دارای خصوصیات غیر پرولتاریائی و درموردی ضد

پرولتاریایی است.

ولی مبارزه علیه امپریالیسم جبراً باز گروه‌ها، بخش‌ها و هنگ‌های سرکش جنبش ضد امپریالیستی را به تدریج و با تجربه خودشان به طرف همکاری با آن جریان اصلی جنبش ضد امپریالیستی، که کشورهای سوسیالیستی هستند، می‌برد. علیرغم سرکشی این‌ها، شرایط عینی تحول تاریخ بالاخره راه را برای همه این گرایش‌های ضد امپریالیستی وابسته به قشرهای متوسط در جهت همکاری با بخش عمده جنبش ضد امپریالیستی جهانی، یعنی کشورهای سوسیالیستی و جنبش اصیل کارگری انقلابی کشورهای سرمایه‌داری هموار خواهد کرد.

این‌که امروز مامی بینیم در جنبش چریکی ایران، نطفه‌های تازه‌ای از شناخت در جهت نزدیکی به خط درست انقلابی پرولتاریایی ایران در حال رشد است و نمونه‌های قابل توجهی از آن در هفته‌های اخیر در نشریات چریکی دیده شده، این برای ما خود اثبات همین روندی است که فکر می‌کنیم روند آینده جوامعی مثل جامعه ما در دنیا است.

رخنه عباس شهریاری در سازمان حزب

س: اگر ممکن است در مورد رخنه پلیس-عباس شهریاری در سازمان حزب در سالهای ۴۵ توضیح دهید.

رفیق کیانوری: ببینید! این که پلیس در دوران اختناق و یا حتی در دوران عادی هم در داخل سازمان احزاب مترقی رخنه کند پدیده ویژه حزب ما یا ایران نیست، احزاب چپ نه فقط مورد حمله پلیس هستند بلکه پلیس همواره می‌کوشد از دو راه، یکی از راه فرستادن عناصر خودش در داخل این سازمان‌ها و یکی از راه پیدا کردن نقطه‌های ضعف در داخل این سازمان‌ها، یعنی عناصر سست عنصر و وادار کردن آن‌ها به خیانت، برای خودش افرادی را پیدا کند. هدف این افراد این است که حداقل از جریانات درونی این سازمان‌ها به پلیس اطلاع دهند و این البته برای پلیس خیلی اهمیت دارد. در دوران مخفی، در دورانی که می‌خواهند حزبی را خرد کنند، در صورت لزوم ارتجاع کوشش می‌کند این گونه

عناصر را در حزب رسوخ دهد، به پست‌های حساس برساند و در لحظه‌های معین تاریخی سرنوشت این حزب را به‌طور تعیین کننده‌ای در جهت منافع طبقه سرمایه‌دار، مالک و طبقات حاکمه تغییر بدهد و منحرف کند.

ما از این نمونه‌ها در تاریخ احزاب دیگر جهان هم دیده‌ایم. در تاریخ حزب توده ایران هم رسوخ عباس شهریاری اولین نمونه نیست و احتمال دارد که باز هم چنین پدیده‌هایی پیدا شود، زیرا عناصر ضعیف و سست عنصر همیشه پیدا می‌شوند و تأثیر ایدئولوژی و جهان‌بینی ارتجاعی نیز همیشه ممکن است در یک نقطه ضعیفی تأثیر بگذارد و پلیس می‌تواند با وجود همه هشپاری که احزاب مترقی از خودشان نشان می‌دهند، عناصر ماسک‌دار خودش را از راهی وارد حزب کند. پدیده شهریاری هم یکی از همین پدیده‌هاست. ولی همان‌طور که گفتم اولین پدیده نبود، قبل از آن نمونه دیگری از رسوخ پلیس در حزب ما در نزدیکی دستگاه رهبری، یعنی دبیر اول آن زمان حزب، رفیق رادمنش وجود داشت و آن برادران حسین یزدی و فریدون یزدی پسرهای دکتر یزدی عضو سابق رهبری حزب بودند.

این دو — ظاهراً به توصیه پدرشان که با پلیس سازش کرد — از سال ۱۹۵۸ به خدمت ساواک پذیرفته شده بودند و تا سال ۱۹۶۵ که گرفتار شدند و افتاء و محاکمه شدند، خدمات خیلی زیادی به ساواک کردند. بخصوص حسین یزدی که به دکتر رادمنش نزدیک بود، توانست به سازمان مخفی اولیه حزب ما که پس از متلاشی شدن سازمان حزبی، بعد از گرفتاری روزبه، تازه داشت جان می‌گرفت خدمات خیلی زیادی وارد آورد. بعد از آن شهریاری پیدا شد. اطلاعاتی که اکنون مادر باره شهریاری داریم متفاوت است. بعضی از این اطلاعات این‌طور حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد، در خدمت پلیس بوده و تمام دوران بعدیش هم برای پلیس خدمت می‌کرده. بعضی دلائل دیگر هم هست که شهریاری پس از آغاز دوران جدید فعالیت حزب، یعنی از سال ۱۳۴۱ به بعد به خدمت ساواک درمی‌آید.

همان‌طور که گفتم این پدیده در همه احزاب و سازمان‌ها پیدا می‌شود، فقط جای تأسف است که علی‌رغم سوء ظن جدی به شهریاری، از

طرف رفیق مسئول سازمان ایران مأموریت مهم سازماندهی در ایران که با سرنوشت تمام سازمان مخفی ما در ایران مربوط بود، به او واگذار می‌شود. پس از لو رفتن حسین یزدی، کمیسیونی مأمور رسیدگی به تمام سازمان مخفی حزب در ایران و مجاور ایران شد. در آن زمان شهریاری در عراق بود. این کمیسیون شهریاری را احضار کرد و چون درباره اش حرف‌هایی زده می‌شد، او را مورد سؤال و جواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فرد غیر قابل اعتماد است و باید از سازمان حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب شهریاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.

چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهریاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی، شهریاری را به کار گرفت و حتی به‌وی مسئولیت بالانتری نیز داد و برای کار مخفی او را به همراه رفیق شهید حکمت‌جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد. حکمت‌جو و خاوری از همان آغاز ورود به ایران در چنگال ساواک قرار داشتند، منتهی خود آن‌ها هیچ اطلاعی نداشتند که ساواک از فعالیت آن‌ها اطلاع دارد. اطلاعاتی که ما پس از کشف خیانت شهریاری به دست آوردیم، نشان می‌دهد که لو رفتن حکمت‌جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و مهندس معصوم‌زاده (دو نفر از کادرهای برجسته حزبی که برای کار مخفی به ایران فرستاده شدند) توسط شهریاری بوده است و خیانت‌های به مراتب وسیع‌تر دیگری...

ما البته از این پیشامد متأسفیم و مسئولیت سنگینی هم که از این بابت بر عهده رفیق رادمش بود، باعث شد که در پلنوم سیزدهم حزب تصمیم بر رسیدگی به این جریان گرفته شود و بعد از رفیق رادمش سلب مسئولیت شد. پس از آن دوران جدید فعالیت حزب از سال ۱۳۵۰ به بعد شروع می‌شود، که دوران جدید کار ما است.

چهار سال مبارزه خستگی ناپذیر «نوید»

س: رفیق! همانطور که می دانیم، در دوران اخیر فعالیت حزب نشریه نوید به عنوان تنها نشریه منظم اپوزیسیون توانست خدمات بسیار ارزنده ای به انقلاب بکند. اگر ممکن است در مورد پیدایش این نشریه و مسائلی که به وجود آوردن این نشریه را ضرور ساخته بود، توضیح دهید.

رفیق کیانوری: مسلم است که نشریه نوید یکی از دستاوردهای بسیار با اهمیت جنبش انقلابی ما در دوران آخر حکومت منفور پهلوی است. نوید تنها نشریه ای بود که در ایران توانست به طور سراسری پخش شود. نشریه ای بود که از مواضع بسیار درست انقلابی، در افشای ماهیت رژیم، در تجهیز افکار عمومی مردم برای هدف های درست انقلابی توانست نقش بسیار ارزنده ای ایفا کند. و این یکی از افتخارات حزب ما است که تنها حزب ما موفق شد در سخت ترین و دشوارترین دوره تسلط حکومت اختناق آریامهری چنین نشریه ای را به وجود آورد و دوران طولانی تا لحظه پیروزی آن را حفظ کند و از گزند ضربه های پلیس محفوظ نگه دارد. این يك دستاورد بسیار قابل توجهی است.

نشریه «نوید» با تیراژ هفتصد نسخه شروع به کار کرد و آخرین شماره اش، قبل از پیروزی انقلاب با تیراژ ۲۴۵ هزار نسخه چاپ شد و در سراسر ایران پخش گردید. نشریه نوید محصول کار مشترک انقلابی های جوان ایران با رهبری مرکزی حزب در مهاجرت است. ولی مسلماً سهم عمده و تعیین کننده از آن رفقای است که در دشوارترین شرایط پلیسی این عزم را سخ را داشتند و توانایی و کارآیی از خودشان نشان دادند و علی رغم تسلط رژیم اهریمنی آریامهری ساواک چنین چیزی را به وجود آوردند.

چگونه «نوید» به وجود آمد

تاریخچه پیدایش نشریه نوید این است:
دو نفر از جوانانی که با رفیق شهید هوشنگ تیزابی نزدیک بودند،

دوست او بودند ولی از نظر افکار از او دور بودند، یعنی اگر تیزابی مواضع جدی حزبی داشت آن‌ها مواضع حزبی نداشتند و تا حدودی گرایش‌های مائوئیستی و چریکی داشتند، این‌ها در يك دوره معین، در برخورد با واقعیت جامعه، در عمیق‌تر شدن آگاهی تئوریک و سیاسی‌شان بالاخره راه درست را تشخیص دادند. تشخیص دادند که یگانه راه درست، همانطور که تیزابی پیدا کرده بود، راه حزب توده ایران، راه اصیل پرولتاریای انقلابی ایران و جهان است. آنان تصمیم گرفتند که راهی را که تیزابی با نشریه بهسوی حزب آغاز کرده بود، ادامه دهند. بهسوی حزب نشریدای است فوق‌العاده با ارزش، که گرچه تنها چهار شماره آن بیرون آمد، ولی محتوی همین چهار شماره نشان می‌دهد که رفیق هوشنگ تیزابی یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مبارز انقلابی نوین ایران بوده است. این‌رفقا تصمیم گرفتند که راه او را ادامه دهند و با موفقیت ادامه دادند و توانستند این نشریه را در يك شرایط بسیار بسیار ابتدایی با يك دستگاه پلی‌کپی که خودشان درست کرده بودند، درخانه‌ای که از دو اتاق تشکیل می‌شد که يك خانواده، يك پدر و مادر و يك بچه در آن زندگی می‌کردند، يك اتاقش مرکز حزب بود و يك اتاقش مرکز زندگی این‌ها، شروع کنند. آنان با این امکانات فوق‌العاده محدود، کار را شروع کردند. در عین حال هم دوستان خودشان را تبلیغ می‌کردند، هم سازمان تشکیلاتی را توسعه می‌دادند و همه کار تبلیغاتی را روزبه‌روز توسعه می‌دادند. آنان این فعالیت‌ها را با برجستگی انجام دادند.

در پیام تبریکی که به‌مناسبت چهارمین سالگرد انتشار روزنامه نوید از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌این رفقا داده شد، آن ارجی که شایسته آنان بود، نهاده شد. در این پیام چنین آمده است:

پیام شادباش

ازسوی هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌مناسبت

چهارمین سال انتشار نوید

رفقا و دوستان عزیز:

چهارسال پیش، هنگامی که هنوز اهریمن خون‌آشام نظام‌شاه‌های

در میهن ما سنگینی می‌کرد، در شرایط مخوف ترور و اختناق دستگاه دوزخی ساواک، ندای انقلابی روزنامه نوید با اعلام وابستگی خود به «حزب توده ایران»، حزب طبقه کارگر ایران برخاست و از آن تاریخ این روزنامه، که تدارک چاپ و پخش خود را به تلاش و از خود گذشتگی و ابتکار شایان آفرین اعضا، دوستان و هواداران جسور و فداکار حزب مرهون است، توانست به نوبه خود نقش بیدارساز، بسیج‌گر و افتخارآمیزی در تدارک و اجرای انقلاب بزرگ ملی و دموکراتیک مردم ایران ایفا کند.

دفاع از انقلاب و نوسازی کشور براساس استقلال و دموکراسی کماکان وظائف بزرگ و یغرنجی را در برابر روزنامه نوید قرار می‌دهد و ما اطمینان داریم که همه کارکنان روزنامه نوید، به عنوان یکی از سخنگویان جسور و آگاه زحمتکشان کشورمان، در آینده نیز این وظایف را مانند گذشته با سربلندی و هشیاری انقلابی ایفا خواهند کرد.

ما چهارمین سال انتشار روزنامه نوید را که طی عمر کوتاه خویش محبوبیت و شهرت شایسته‌ای در نزد مردم انقلابی و قهرمان کشور ما کسب کرده است، از صمیم قلب شادباش می‌گوییم و اطمینان داریم که این نشریه جای ارجحندی در تاریخ مطبوعات حزب و مطبوعات انقلابی میهن ما احراز خواهد کرد.

هیئت اجرائیه مرکزی حزب توده ایران

۴۶ بهمن ماه ۱۳۵۸

سازمان نوید به تدریج به سازمان اصلی تشکیلات مخفی ما در ایران بدل شد. در کنار سازمان نوید گروه‌های دیگری هم در ایران به وجود آمدند. ما در این دوران جدید فعالیت، در آستانه انقلاب تقریباً ۴۵ تا ۵۰ گروه کوچک، متوسط و بزرگ در ایران به وجود آورده بودیم که امروزه عدّه زیادی از فعالین جوان حزب ما اعضای این گروه‌های مخفی هستند. ولی در بین همه این گروه‌ها سازمان نوید از لحاظ تئوریک، سازمانی و گسترش سازمانی توانست مقام شامخ و برجسته‌ای را بیابد و در حقیقت به طور غیر مستقیم به همه این گروه‌ها و سازمان‌ها خوراک می‌رسانید. یعنی نوید به دست همه آن‌ها می‌رسید آن‌را تکثیر می‌کردند و اگر زیاد می‌رسید، خودشان پخش می‌کردند. البته در سراسر ایران نوید چندان آسان به دست نمی‌آمد، ولی به هر حال به دست می‌آمد و به دست

خیلی‌ها می‌رسید، تا آنجا که بغض و کینه دشمنان ما را تحریک کرده بود. آنان با ردالت ناشی از این بغض شایع می‌کردند که گویا نوید را ساواک بیرون می‌دهد و این که «چطور حزب توده ایران موفق شده روزنامه‌ای با این محتوی و با این شکل و با این وسعت و نظم در ایران — علی‌رغم ساواک — منتشر کند؟» یعنی بی‌عرضگی و بی‌لیاقتی خودشان را تعمیم می‌دادند و بدفحاشی علیه یگانه سازمانی که توانسته بودیم با موفقیت به وجود آوریم، می‌پرداختند. این افتخار در تاریخ جنبش انقلابی میهن ما برای سازمان نوید همیشه باقی خواهد ماند.

حزب توده ایران و مبارزه مسلحانه

س: رفیق! چه شرایطی باعث شد که حزب شعار «تدارك مبارزه مسلحانه» را مطرح کند؟

رفیق کیانوری: ببینید! امروز تقریباً همه آن‌هایی که می‌خواهند قضاوت درستی داشته باشند، نمی‌توانند منکر شوند که حزب توده ایران در تمام دوران ۳۸ سال زندگیش واقعاً موتور فکری مهمی برای جنبش انقلابی ما بوده است. ارزیابی‌های حزب ما، برداشت‌هایی که ما داشتیم، تحلیل‌هایی که از جامعه ایران، از نیروهای مختلف آن، از دشمنان و دوستان انقلاب ایران کرده‌ایم، همه در تاریخ ۳۸ ساله زندگی حزب ما درستی خود را نشان داده است. امروز که به گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در اکثر موارد — تقریباً همیشه — صحت این ارزیابی‌ها به ثبوت رسیده. مواردی که حزب ما دچار اشتباه شده — مثل ارزیابی از مصدق — استثنایی‌اند.

درباره مبارزه مسلحانه ما در داخل حزب بحث‌های زیادی داشتیم و نظریات مختلفی هم وجود داشت. این که در دی‌ماه ۵۷ ما دعوت قطعی به مبارزه مسلحانه کردیم، انتهای یک جریان طبقاتی است. ما از مدت‌ها پیش — منتها به اشکالی که فکر می‌کردیم عملی است — به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کردیم. اولین اعلامیه‌ای که برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم منتشر کردیم، پیامی است به سربازان ایرانی در ظفار.

در آن ما به ارتش پیام فرستادیم که مثلاً سرنیزه‌هایتان را، تفنگ‌هایتان را، مسلسل‌هایتان را برگردانید به طرف شاه و رژیم شاه. برای سرنگون کردن رژیمی که به‌ارتجاعی‌ترین رژیم منطقه و به‌ژاندارم منطقه بدل شده‌است. این تقریباً همزمان است با انتشار برنامه حزب که در آن مسئله سرنگونی رژیم مطلقه استبداد شاه، رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه به‌عنوان گام اول برای تغییرات اجتماعی عمیق در ایران مطرح شده. خوب! این پیام را ما به‌سربازان و افسران درظفار دادیم که محتویش عبارت است از: قیام مسلحانه علیه شاه. در آن شرایط ما این ارتش را نیروی مسلح خلق می‌دانستیم، زیرا سربازان دهقانان هستند، افسران جوان میهن‌پرست در ارتش وجود دارند. همان‌گونه که بعداً در جریان انقلاب معلوم شد افسران انقلابی، درجداران انقلابی مبارز ضد رژیم و... در این ارتش بودند. این‌ها نیروی مسلح خلق هستند که به‌طور علنی اسلحه در دست دارند. این تجربه را ما داشتیم که در ارتش‌هایی که برای هدف‌های استعماری تربیت می‌شدند، نیروهای پیدای می‌شوند که وظیفه نیروی ضربتی انقلاب را ایفا می‌کنند.

از این‌رو ما بارها در اعلامیه‌های خودمان به این جنبه مبارزه توجه کردیم. در مقاله‌ای که خطاب به چریک‌های فدایی خلق و پیرامون شیوه‌های مبارزه نوشتیم به‌طور صریح گفتیم که ما به‌طور کلی با استفاده از سلاح مخالف نیستیم، بلکه باید نیروهای انقلابی باهم متمرکز شوند، نیروهایشان را مورد مطالعه قرار دهند و ببینند چطور می‌توانند از این نیروها در این جهت استفاده کنند. ما همیشه به این فکر بوده‌ایم که از شیوه مبارزه مسلحانه به‌بهرترین وجهی استفاده کنیم. ما تنها با شیوه ترور فردی که چریک‌ها و مجاهدین خلق در آن دوران به کار می‌بردند، مخالف بودیم و می‌گفتیم این مبارزه مسلحانه نیست، بلکه ترور فردی است. مبارزه مسلحانه مفهوم دیگری دارد و ما با مبارزه مسلحانه به‌عنوان یکی از وسائل لازم و در لحظه معین با اتکاء به امکانات معین عینی اجتماعی هیچگاه نه تنها مخالف نبوده‌ایم، بلکه موافقش هم بودیم. تجربه خود حزب ما هم نشان می‌دهد که در این زمینه در مراحل مختلف تاریخی مبارزه حزب ما بارها فکر کرده‌ایم.

در آخرین مرحله نزدیک به انقلاب ما به این نتیجه رسیدیم، همانطور که در آن اعلامیه تحلیل کردیم، که دیگر لحظه اش رسیده است که آخرین ضربه را به این دشمن وارد ساخت. دشمن ضعیف شده است، نیروی کافی برای برانداختنش وجود دارد، ولی صحنه را نمی خواهد ترک کند و به زور اسلحه خودش را نگاه داشته است. این هم عیناً درست درآمد. لشکر گارد تا آخرین لحظه می خواست دست به کودتا بزند و مانع پیروزی انقلاب بشود. ما معتقد بودیم که این لشکر گارد، این آخرین سنگر مقاومتی که دشمن حاضر نیست به هیچ وجه آن را تخلیه کند، در شرایطی که ارتش به مثابه یک واحد منضبط از میان رفته، برای انقلاب ما خطر اصلی است. از این رو در آن تاریخ لازم دانستیم که دعوت به درهم شکستن و سرکوب این آخرین سنگر بکنیم. راه سرکوب آنهم تجهیز خلق است برای مبارزه مسلحانه علیه آخرین مقاومت تسلیم ناپذیر صفوف دشمن. پیش بینی ما از این لحاظ درست درآمد. در حساس ترین مرحله این سنگر تسلیم ناپذیر می خواست ضربه قطعی را بر انقلاب بزند و انقلاب را با شکست روبرو سازد. در این شرایط پیام ما این بود که سربازان و افسران انقلابی به خلق بگروید، به خلق اسلحه بدهید، خلق را تجهیز و تقویت کنید. اگر توجه کنید می بینید این پیام عیناً عملی شده است، یعنی واحدهای انقلابی ارتش به خلق پیوستند، در اسلحه خانه ها را باز کردند، به خلق اسلحه دادند و خلق به کمک آنها توانست آخرین مقاومت دشمن را درهم بشکند. این به عقیده ما باز خودش یکی از آن پیش بینی های درست تاریخی حزب ما است.

البته در داخل حزب بحث است که آیا می شد زودتر از این یعنی یک ماه، دوماه، سه ماه، چهار ماه، پنج ماه قبل از این، این مسأله را مطرح کرد یا همان لحظه، لحظه مناسب بوده است؟ آنچه می شود به طور مسلم گفت این است: آن لحظه ای که حزب ما این مسأله را مطرح کرد لحظه تاریخی ای بود که دیرتر از آن نادرست بود.

حزب توده ایران و سازمان چریک های فدایی خلق

س: رفیق! امروز نادرستی مئی تروریستی سازمان چریک های فدایی خلق ایران

بر همگان روشن است. ولی در شرایطی که آنها کارشان را شروع کرده بودند، حزب توده ایران تنها سازمان، نخستین سازمانی بود که با قاطعیت و روشن بینی، نادرستی مشی آنها را نشان داد. در شرایط فعلی ما با نظریات و مواضع انحرافی آنها روبرو هستیم. نظر شما درباره نظریات و مواضع فعلی سازمان چریک‌های فدایی خلق چیست و آینده این سازمان را چگونه می‌بینید؟

رفیق کیانوری: درباره سازمان چریک‌های فدایی خلق، ما در نشریات حزب در مقالات مفصل و در بحث‌های عمومی هفتگی در دفتر حزب به اندازه کافی صحبت کرده‌ایم. به نظر ما سازمان مرکزی چریک‌های فدایی خلق که الان از نظر فکری سالم‌ترین شاخه چریک‌های فدایی خلق است، هنوز هم در زمینه سیاست داخلی، در زمینه شناخت طبقاتی نیروهای انقلاب، در زمینه سیاست بین‌المللی، یعنی شناخت دوستان و دشمنان انقلاب در صحنه جهانی در مواضع نادرست جدی قرار گرفته‌اند. البته این «نادرستی» نسبی است. نادرست نسبت به مواضع حزب توده ایران؛ ولی نسبت به سابقه خود سازمان چریک‌های فدایی خلق، نسبت به سابقه سایر گروه‌های دیگر که ادعای طرفداری از مارکسیسم - لنینیسم را دارند، «کم‌تر نادرست» است. در نظریات آنها نطفه‌های شناخت درست و سالم و واقع‌بینانه در حال رشد است و ما تصور می‌کنیم که راهی که آنان از مواضع چریکی احمدزاده و مائوئیسم در صحنه جهانی آغاز کرده و تا اینجا پیموده‌اند، راه بسیار طولانی‌ای است. آنان در این راه خیلی تغییر کرده‌اند و خودشان هم دیگر آن مواضع را قبول ندارند. مواضع چریکی جزئی هم مورد سؤال عده زیادی از هواداران چریک‌های فدایی خلق است. من خیال می‌کنم شرایط عینی مبارزه انقلابی جامعه ما این تغییر، این تحول، را تشدید خواهد کرد، به عناصر سالم و انقلابی چریک‌های فدایی خلق کمک خواهد کرد تا این راه پر درد و رنج از مواضع احمدزاده و پویان تا مواضع کنونی را دنبال کنند و بالاخره به مواضع درست یعنی مواضع حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب اتترناسیونالیستی کارگری ایران برسند. من تصور می‌کنم که در آینده شاهد این تکامل خواهیم بود. البته در این روند تکه‌های مختلفی از سازمان چریک‌های

فدایی خلق، از هواداران چریک‌های فدایی خلق، آنان که از لحاظ طبقاتی با پروولتاریا هیچ تجانس ندارند، عناصر اتفاقی‌ای هستند که در یک دوره معین بدلیل شور و هیجان پیرامون یک جریان جمع شده‌اند، از آنها جدا خواهند شد. تکه‌تکه از آن‌ها جدا خواهند شد، ولی هسته انقلابی سازمان چریک‌های فدایی خلق به احتمال قوی بدراه راست خواهد آمد. این امیدها است و تمام کوششی که در صحبت و مذاکره و تبادل نظر و گفت‌وگو با سازمان چریک‌های فدایی خلق می‌کنیم، در همین چارچوب است: چارچوب کمک به نیروهای انقلابی درون سازمان چریک‌های فدایی خلق در ادامه این روند تکاملی. ما امیدواریم که این پدیده نه فقط در بین سازمان چریک‌های فدایی خلق، بلکه در سایر سازمان‌هایی که پایه خلقی دارند، رشد کند. ما در داخل حزب دمکرات کردستان نیز چنین پدیده قابل توجهی را می‌بینیم و در همین هفته‌های اخیر با آن مواجه هستیم.

پیام به جوانان

س: ضمن تشکر از وقتی که به ما برای انجام این مصاحبه دادید، دریایان چه پیامی برای جوانان و دانشجویان هوادار حزب توده ایران دارید؟

رفیق کیانوری: پیام من برای جوانان و دانشجویان هوادار حزب توده ایران پیام بسیار ساده‌ای است:

رفقای جوان! حزب توده ایران ۳۸ سال مبارزه کرد برای این که جاده‌ای را که شما باید روی آن به طرف هدف‌های واقعاً انسانی و انقلابی یعنی آزادی و استقلال میهن و ایجاد یک جامعه متری و شکوفان، جامعه‌ای که از استثمار، از بردگی عاری باشد، گام بردارید، هموار کند. راهی که ما شروع کردیم، راه بسیار دشواری بود. ما تقریباً از صفر شروع کردیم. البته از لحاظ جهانی راه ما ساخته شده بود، ولی برای منتقل کردن این تجربه انقلاب جهانی به ایران، برای تطبیق آن با شرایط اجتماعی ایران، با در نظر گرفتن این که امکانات ما در آغاز و در تمام این دوران فوق‌العاده محدود بود، دوران بسیار دشواری را گذراندیم.

این راهی که ما طی کردیم، دارای ارزش تاریخی فوق‌العاده

بزرگی است. برای جوانان امروز بسیاری مسائل حل شده است، هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ تجربه آنچه که باید بکنید و آنچه را که نباید بکنید. از تجربیات مثبت گرفته تا تجربیات منفی. بدین ترتیب شما با يك اندوخته خیلی خیلی زیادی وظیفه دشوار ادامه راه را به عهده می گیرید.

آنچه که برای شما می توانم آرزو کنم این است که با برخورد کاملاً علمی به این گنجینه با ارزش تجربه تاریخی مارکسیست های انقلابی قبل از خودتان توجه کنید، از آن بهره بگیرید و بویژه آن خاصیت یگانه این تجربه را که همیشه با تجربه جهانی انترناسیونالیستی پرولتاریا در سراسر جهان آمیخته بوده، هیچ گاه در سخت ترین شرایط هم کوچک ترین لغزشی در این ارتباط و هم پیوستگی اش با این جنبش جهانی پرولتاریایی پیدا نشده، این چهارچوب را گرامسکی بدارید و حفظش کنید و این راه را همانطور که امیدواریم ختمش شایسته اش باشید، دنبال کنید.